

تهران میخواهند قانون بگذارند .

مقصود واضح است .

همان فریب خلق و همان کاهرائی - ظلم که در این مدت مدید سنت اولیای این سلطنت بوده است .

از يك دستگاہی که بنیانش تماماً بر عصب و بر ظلم باشد چه قانون میتوان منتظر شد .

غاصبین حقوق ملت در دنیا فقط يك قانون شناخته اند .

پول بنه والاسرت را می بریم .

غلام ما بشو والا شکمت را پاره میکنیم .

آنچه میکنیم همه را تحسین بکن والا تو را و خانه تو را و عیال تو را آتش میزنیم ...

... گوش کنید ای برادران عزیز گوش کنید .

در تحقیق امور ملل اول نکته که بر عموم اولیای علم ثابت شده اینست که وجود قانون در هیچ ملک ظاهر نمیشود مگر بهمدستی سه قدرت جداگانه :

اول قدرت وضع قانون

دوم قدرت اجرای قانون

سوم قدرت مراقبت اجرای قانون

... این اتفاق رحمانی الان کل ممالک ایران احاطه دارد . جمیع ارواح مکرم و اعظم مرشدین دین و عموم کاملین قوم و کافه اصحاب غیرت باطناً و ظاهراً اعضا و مقوی و خادم این اتفاق هستند . تمام اوضاع ملکی و کل ظهورات ارضی خیر میدهند که عنقریب اساس عالم دیگرگون واقالییم این ملک مملوبك نورنازه خواهد شد .

در انتظار چنان حادثه قدسی . ما پیشروان این اردوی سعادت مخصوصاً نزد شخص تو آمده بشخص تو که الان این صحیفه را میخواهی يك پیغام واجب داریم . اولاً بدان که این مجلس خود بخود فراهم نیامده است . موکلین این طریقت حالت شخص تو را

قبل از وقت موبموشکافته و پس از حصول اطمینان از لیاقت فطرت تو این صحیفه را به این تدبیر طبیعی بدست تو رسانده‌اند. ثانیاً بصراحت بتو خبر میدهم که این مجلس از برای تو خالی از نتایج کلی نخواهد بود. اگر آن شاع آدمیت که ما در وجود تو سراغ کرده‌ایم تو خودت الان آن شاع را در قلب خود بدرستی منور نمی بینی پس تأمل رشته این کلام را بر همین نقطه قطع بکن و دیگر هیچ اسم آدمیت به زبان نیار، ولیکن اگر بغض الهی توبه پایه که بواسطه موکلین استنباط شده خود را واقعاً دارای حق و شایسته شأن آدمیت می‌شناسی پس به سرور وجدانی بتو مرزده میدهم که از امروز جمیع آدمیان این ملک دوست و برادر و همدست فدوی تو هستند.

در عوض این از ادب و محبت عام از تو هیچ توقعی نداریم مگر صفای آدمیت و فکر همت و دستگیری.

در مراحل این اتحاد نجات بخش هیچ اقدام هیچ حرف و هیچ نقطه نخواهی یافت که مطابق مصلحت عام و مؤید سعادت شخص تو نباشد.

جمیع آن نعمات که اولیای معرفت به اولاد بشر وعده فرموده در باطن این اتحاد و موقوف بظهور قدرت این اتحاد است.

... میگوئیم در این ملک شریف ذواتی ظاهر شده که محرم اسرار حق و در این اوقات مخصوصاً مأمور هدایت این قوم فلك زده هستند بروید آن ذوات مقدس را پیشا نمائید و تفصیل مقدرات عالم را از انوار معرفت ایشان بخواهید. این حقیقتی که در هر اقلیم و از زبان هر صاحب باطن باشد این خواهد بود که نجات عالم در توسیع این اتفاق و فرایض دینی هر ذی شعور در تائید و در خدمت این حزب الله است ...

مجمع آدمیت از روزیکه نخستین فعالیت خود را آغاز کرد، در **جامعه آتشکده** تهران و هجده شهر ایران مراکز برای تبلیغ (مرام آدمیت) تشکیل داد. در تهران که مرکز فرقه آدمیت بود، علاوه بر سازمانی که کلیه شعب شهرستانها را اداره میکرد شعبه‌ای بنام (جامعه آتشکده) نیز وجود داشت.

در روزنامه قانون در این باره چنین نوشته شده است: مذاکرات جوامع ایران هر روز معانی و اهمیت تازه پیدا میکنند. در تهران جامعی ترتیب یافته مسمی به آشکنه علم و غیرت و آتش آدمیت حقیقتاً در آنجا جمع است. علمای دین و امرای نظام و معتبرین قوم هفته‌ای اقلای یک‌شب در نقاط مختلف مجمعی ترتیب میدهند و موافق قواعد آدمیت با کمال آزادی ولیکن با شرائط محرمیت بر مطالب و دقایق آن امر اعظم که در مد نظر کل کاینات است مباحثات و تحقیقات مفصلی مینمایند. احکام و تعلیماتی که در مدت یکماه در مجالس متعدده آن جامع آتش افروز به اکثریت آراء معین فرموده باطراف فرستاده اند از قرار است که در تمام این نسخه بدون هیچ ترتیب بطور خلاصه محض نمونه قطع قطع درج مینمائیم.

موضوع مهم و قابل توجهی که مجمع آدمیت آنرا عنوان کرده و افراد مجمع مورد بحث و گفتگو قرار دادند، موضوع عدم پرداخت مالیات بود. مالیات بدولت و دربار بود. اولین مقاله‌ای که میرزا ملکم در باره عدم پرداخت مالیات نوشت، بصورت دستور العمل برای آغاز مبارزه هتفی با دربار ناصرالدین‌شاه بود.

ملکم مینویسد: شرط دولت حسابی این است که هر سال حساب دخل و خرج خود را بیک ترتیب صحیح اعلام نمایند. این قرار عادلانه که در این عصور رکن ناگزیر نظام دنیا شده باقتضای سایر بدبختیهای ایران در این ملک بالمره مجهول مانده است. در کل ایران احدی نیست که بتواند بگوید این مالیات نقد و جنس و این همه سر باز و خزاین طبیعی که از ما میگیرند و بچه قانون و در کجاها صرف مینمایند. دیوانیان ما بدون رعایت هیچ قانون و بدون نرس هیچ مؤاخذه هر قدر و هر طور که میل دارند مال مردم را میخورند و بهر نحو که دلشان میخواهد صرف آن کارها میکنند که می بینید. در یک دولتی که دخل و خرج خزانه باین طور از اختیار قانون خارج باشد، بدیهیست که معاملات دیوان و اوضاع سلطنت و ادارات دولت و حالت کلیه ملت گرفتار همین تکبتهای

و غرق همین رسوائیها خواهد بود که الان عموم اهالی این ملت را از زندگی بیزار ساخته است^۱

و چون بیشتر اتکاء و توجه مجمع بعلماء و اهل علم و مجامع دینی مشهد، قم و سایر مراکز مذهبی ایران و شیمه بود، نخستین اقدام برای پیروی از دستور آن از مشهد آغاز شد^۲ در مشهد علماء، تجار و نمایندگان اصناف جلسه‌ای تشکیل داده و بدون اطلاع عمال دولت درباره چگونگی پرداخت مالیات بحث نمودند. دستور مذاکره جلسه بر این اصل استوار بود که (آیا بدولت بی قانون باید مالیات داد یا نه؟) و پس از مذاکرات مفصلی که صورت گرفت، قرار شد از علماء بزرگ شیعه در سراسر ایران استفتاء شود و آنها درباره این مسئله نظریه بدهند که آیا بچنین دولتی باید مالیات داد یا خیر؟

اکثریت کسانی که از آنها استفتاء شده بود جوابهایی باین سؤال دادند ولی اغلب عبارات آنان مطلق و بزبان عربی بود ولی چندتن از علماء تهران و دو تن از علماء نجف جواب‌های صریح و روشنی نوشته بودند که در آنها اظهار نظر شده بود که وصول مالیات را باید بصورت منظم و معین درآورد و حتی یکی دو نفر از آنان اظهار داشته بودند که وصول مالیات را باید باشخاصی واگذار کرد که سابقه ظلم و شقاوت نداشته باشند^۳.

خود ملکم از قول یکی از جواب دهندگان مینویسد: «مالیات قورخانه حقوق ملت میباشد یعنی باید صرف حفظ حقوق ملت بشود لهذا وظیفه شرعی ما اینست که این قورخانه ملت را بسپاریم بدست مستحفظین حقوق ماله اینست که تسلیم آن اشخاص نمائیم که نصب و اضمحلال حقوق ما را حق و پیشه مخصوص خود قرار داده‌اند^۴...»

۱- روزنامه قانون شماره ۱۲

۲- ایضاً

۳- ایضاً

۴- ایضاً

و در جای دیگر مینویسد: « يك سید محترم از آذربایجان اینطور مینویسد هزار آفرین بر حکمت این قرار که بدولت بی قانون نباید مالیات داد واقعا این چه حماقت بود که ما جان و مال خود را بدون هیچ حساب و کتاب و بدون هیچ عوض باین دیوان بی قانون تسلیم بکنیم ... یکی از آقایان کردستان مینویسد: « کلید این کار در دست اعیان آذربایجان است اگر آنها فی الجمله همتی بکنند همه ایران با ایشان متفق خواهند گردید ... از فارس درملکی که آفتاب آدمیت طلوع کرده باشد درملکی که دونفر آدم معنی ترویج آدمیت را فهمیده باشند کدام دیوان اعلی جرئت خواهد کرد که بگوید پول بند تا من زور درست بکنم و بیایم مال و جان و عیال و کل هستی تو را تار و پود و الوهوسی خود بسازم! ... »

کودتا بوسیله نظامیان و سرنگون کردن خانواده سلطنتی قاجار
کودتای نظامیان یکی از مسائلی بود که چندین بار در مجامع آدمیت پایتخت در باره
در تهران آن صحبت شد. در یکی از جلسات مجمع در تهران یکی از
 سرتیب‌های افواج قشونی رئیس مجمع پیشنهاد کرد تا با اجازه
 حمله شبانه به تهران و دستگیری امنای دولت داده شود. رئیس مجمع فرمانده نظامی
 را از این عمل منع میکند و میگوید بجای کودتای نظامی باید بترویج و توسعه اصول
 مجمع آدمیت و تزئید افراد اقدام شود. نویسنده قانون از قول مخبر خود در تهران
 چنین مینویسد:

« مخبر ما از تهران مینویسد: دیشب در جامع ما چند نفر از امراء و صاحب‌منصبان
 نظام از پریشانی امور حاصله بحدت حرف زدن سر تیب شیردل هیچ حرف نزد تا اینکه در
 آخر مجلس بيك تغییر آرام گفت:

این حرفها که زدید همه بی حاصل است. حقیقت حال اینست که زندگی آدم‌در
 میان لجن این اداره محال شده است. اگر بمن اذن بدهید با يك فوج خود در يك شب
 همه این کثافت را جاروب و پاک میکنم.

جناب آقای ... که امام مجلس بود حرف سرتیپ را قطع فرموده گفت خوب میدانیم که قدرت و مردانگی جناب سرتیپ بیش از اینهاست ولیکن روح مطلب ما چنانکه میدانید بر صلح و بر اتفاق است. علی العجالة همت امرای لشکر باید فقط صرف ترویج اصول آدمیت بشود وقتی عدد آدمیان زیاد شد دیگر چه احتیاجی بزور فوج و تدبیر شب خواهد بود. بطور تحقیق میدانیم که اتحاد آدمیت در هر صنف علی الخصوص در صنف نظام ساعت بساعت پیش میرود. آن روزی که به همت امرای حاضر صاحبمنصبان و اتحاد عا کر ما مقصود و سعادت آدمیت را بقدر کفایت بفهمند همه مقصودات در کمال مسالمت بعمل خواهد آمد. پس بدون حرفهای بی موقع آنچه در قوه داریم قبل از همه چیز صرف شیوع آدمیت نمائیم.

اهل نظام و همه حضار این فرمایشات را بالاتفاق تصدیق نمودند و هر کدامی بیک مأموریت و دستور العمل مخصوص از مجلس مرخص شدند^۱ در حالیکه ملکم سعی داشت اعمال زور را برای تغییر وضع و رژیم موجود، غیر لازم جلوه دهد، چند ماه بعد اعلامیه‌ای از طرف (صاحبمنصبان عسکر به) در روزنامه قانون چاپ و منتشر گردید.

گرچه روزنامه قانون مخفی الاشار بود، و در آن هیچگونه اسم و مشخصات مجمع آدمیت ذکر نمیشد، معذالک از خلال سطور نوشته‌جات ملکم چنین استنباط میشود که در مجمع آدمیت و سازمان شبه فراماسونری او افسران و درجه داران ارتش مقام حساسی داشتند و شاید وجود همین افسران سبب شد که در تاریخ فراماسونری «گاولد» نوشته شود که اکثر درباریان و محافظ حاکمه ایران فراماسونها بودند.^۲

در مقدمه اعلامیه‌ای که در آن روزگار افسران قشون منتشر کرده‌اند ملکم چنین مینویسد: «به اهل قانون مرده میدهیم که این روزها خیالات ایران همه جا در جوش و خروش است حرفها میزنند و مردانگی ها ظاهر میسازند که چند سال قبل بعقل محال می‌آمد.

۱ - شماره ۸ روزنامه قانون

۲ - تاریخ فراماسونری در جهان جلد پنجم صفحه ۴۸۲

موافق اخبار صحیح جمعی از امرا و صاحب‌منصبان عسکریه متفقاً این شرح‌ذیل را با اولیای دولت ابلاغ کرده‌اند.^۱

این چه اوضاع، این چه محشریست که در ایران بر پای اولیای دولت کرده‌اید. چرا این خلق بیچاره را با این بیرحمی تعاقب میکنند. اینطور حبس و شکنجه و قتل و غارت با کدام دین با کدام قانون درست می‌آید؟ ما اهل نظام تا کی باید در دست شما اسباب شقاوت‌های ملت‌کش بشویم و در ازای این اطاعت و بردباری ما این چه تنگنا است که بر سر ما جمع کرده‌اید. مناصب و مواجب و حقوق نظامی ما را ببینید بچه رذالت‌ها آلت رسوائی این ملت سیاه‌روزگار قرار داده‌اید.

ببینید ما اهل نظام را چه قدر بی‌غیرت و بی‌عار میدانید که فرانس‌های رذل خلوت‌های خود را نه تنها بر صاحب‌منصبان و امرای نظام بلکه بر خود وزیر جنگ، بر خود پسر پادشاه باین تسلط سوار میکنند. در میان ما آدم‌ها هست که هفت‌پشتشان در خدمت این دولت شهید شده و حالا شما بدون هیچ شرم آنها را مجبور میکنید که از برای تحصیل چند شاهی مواجب کثیف خود بروند و کفش غلام بچه‌های آبدارخانه را روزی هفتاد دفعه بیوسند.

ما تا امروز کور و از حقوق و تکالیف خود بکلی بی‌خبر بودیم، چنان تصور میکردیم که این مواجب را بصد نوع فرسافی از شما گدائی میکنیم همه را از خانه پدرتان آورده‌اید و محض مرحمت بما تصدق میدهید حالا تازه میفهمیم که این مواجب از همان مالیات است که ما خلق ایران بجهت حفظ حقوق خودمان میدهیم و شما بآن رسوائی صرف اسیری این خلق میسازید.

گذشت آنوقتی که ما شما را ولی نعمت خود تصور میکردیم و بفریب وعده‌های شما مال و جان و دین ملت ما را اسباب آن قسم هرزگیهای سفیهانه شما قرار دادیم سیل ظلم‌های شما وزرای خلق ایران و آواز قانون ما را بیدار کرده. حالا خوب

می بینیم که پروردگار رحیم ما را از برای عبودیت امثال شما نیافریده است .

حالا کاملا مطلع هستیم که موافق قانون خدا ما اهل نظام باید مستحفظ حقوق ملت باشیم نه اینکه در دست شما مثل حیوانات سبع برادران دینی و ابناي وطن خود را بجهت رضای خاطر شما در زیر لگده افواج زجرکش نماییم .

حالا بدترستی فهمیده ایم که همه این بدبختیهای ایران از غفلت و از عدم اتفاق ما بود . حالا بشما خبر میدهم که معنی و قدرت اتفاق را فهمیده و آدم شده ایم . حالا دیگر تنها نیستیم که شما بدلتخواه خود ما را اسباب اسیری همدیگر و میرغضب ملت قرار بدهید . بعد از این عوض اینکه غلام بچه فراشهای شما و آلت شکنجه این ملت بشویم چاکر با شعور ملت ایران و مستحفظ حقوق آدمیان خواهیم بود . بعد از این جان خواهیم داد اما از برای حقوق آدمیت خودمان نه از برای رونق این رذالت‌های شقی که شما تبول ابدی خود قرار داده اید .

بیدار شوید ای اولیای نکبت ایران بیدار شوید زیرا که ما اهل نظام آده شده ایم .

توجه سفرای خارجی مقیم تهران بسازمان مجمع آدمیت
دوئتهای خارجی و فعالیتی که اعضاء مجمع تهران میکرده اند ، یکی از مسائل
و مجمع آدمیت قابل توجه آن زمان بوده است .

در نوشتهجات ملکم و آثاری که از فعالیت مجمع آدمیت
پایتخت بدست آمده ،^۱ شواهدی دارد که سفرای خارجی مقیم تهران ، فعالیت این
مجامع و اقدامات آنها را مورد دقت قرار میداده اند و حتی یکی از سفرای خارجی
در ملاقاتی که بایکی از رجال عضو مجمع آدمیت کرده ، این موضوع را بیان داشته
است .^۲

در ملاقاتی که سفیر مزبور با عضو برجسته مجمع آدمیت کرده بالصراحه گفته
است که « بنا بگزارشات و عقیده شخصی او مجمع آدمیت میخواهد بنیاد دولت ایران

۱ - روزنامه قانون شماره های ۱۷۵۸

۲ - روزنامه قانون شماره ۸

را سرنگون کند، همان سفیر گفته است « هرگز بخیال نمیرسید که چنین دستگاهی تا این حد و درجه در ایران قوام گرفته باشد » بعد از توضیحاتی که (آنرجل تهرانی) سفیر مزبور می‌دهد، سفیر هنگام خداحافظی میگوید « این بیداری ایران را از جانب دولت خودم و از جانب عموم هواخواهان ترقی بمسرت تمام تبریک میگویم »

چند ماه بعد یعنی در اوایل ماه صفر سال ۱۳۰۷ اعلامیه‌ای از طرف مجمع تهران خطاب بسفراء خارجی باین شرح در روزنامه قانون چاپ شد :

در اوایل ماه صفر گذشته آدمهای ایران بتوسط امنای خود این اعلام نامه ذیل را به سفرای دول متحابه ابلاغ کردند ،

ای سفرای گرام :

پریشانی امور ایران ممکن نیست که حواس جنابان شما را بر خطرات این وضع جلب نکرده باشد يك اداره خود پرست و بی رحم جمیع قوانین شرعی و عرفی را برچیده اساس زندگی تمام ملت را در میان يك هرج و مرج هولناك بكلی منهدم ساخته است . چه ضرور در اینجا شرح بدهیم که اختیار امور دولت در دست چه نوع جهال آلت چه ذالتهای عجیب و موجب چه خرابیهای وسیع شده است . و اگر هم قرضاً ما بتوانیم صدیک اعمال این دستگهارا بیان نمائیم واضح است که در خارج احدی قبول نخواهد کرد که در این عصر اجرایی چنان شقاوتهای نگفتنی ممکن شده باشد .

حقیقتی که در این دریای مصائب نصریح و آنرا واجب میشماریم اینست که به تصدیق عموم علماء و بزرگان ما حفظ این دستگاه بکلی محال شده و اصلاح حال این ملک ممکن نخواهد بود مگر به استقرار قانون .

و چون این نیز به هزار قسم تجربات تلخ بر عموم عقلائی ما محقق شده که ظهور قانون هرگز صورت نخواهد بست مگر بقدرت اتفاق لهذا ما یعنی کلیه آدمهای ایران به ارشاد علمای دین ما در يك اتفاق ، هم عهد و هم افکار شده امید نجات این ملک را در توسیع و استحکام این اتفاق قرار داده ایم .

اگر چه پیشرفت و قدرت این اتفاق را تا این اواخر از انظار خارجه پوشیده داشته‌ام ولیکن جنابان شما البته به تحقیق مطلع شده‌اند که امروز در ایران آنچه عقل و علم و نجابت و غیرت هست در این سلسله اتحاد جمع و از روی يك طرح علمی یکدل و يك جهت عازم يك مقصد واحد هستند. مقصد و طرح ما همان است که در اعلانات سابق منتشر ساخته‌ام. روح افکار و معنی جمیع اقدامات ما مستحضر به این دو کلمه است. استقرار اصول آدمیت و اجرای قوانین عدل الهی... اصلاً لازم نمیدانیم که رجوع بقوانین خارجه نمائیم. ما انوار شرع اسلام را برای آسایش و ترقی این ملل کاملاً کافی میدانیم و در طرح تنظیم ایران هیچ تدبیری قبول نداریم مگر اجرای آن قوانین مقدس که دین ما از برای زندگی و سعادت ما مقرر و واجب ساخته است. ما آدمیان ایران در این موقع مهم از طرف خارجه اصلاً نه طالب مداخله دولتی هستیم نه منتظر معاونت مادی. جنابان شما با آن تسلطی که بر دستگاه ملت کش پیدا کرده‌اند البته قادر هستند که بدون هیچ وسیله رسمی فقط به اعتبار شخصی نسبت بنجات ایران مصدر خدمات عمده بشوند.

در این اواخر چنانکه خوب میدانید غربای نانبیب محض جلب بعضی منافع متعفن به تعلقات و همدستی نامردانه خود حسادت و ردزایل اطوار و زرای ما را بقدری که توانستند بر این ملک سنگین تر و سخت تر ساختند. از برای جنابان شما چه اشکالی خواهد بود که برخلاف چنان شیوه مکرره اولیای نکبت‌مارا بروخایم مقدمات خود متنبه نمائید.

در ختم کلام به ابد خیر خواهی بصیرانه از آن جنابان گرام این تمنای عاجزانه را داریم که با احترام قدمت تاریخ ملت و به ترحم مذلت بی‌پایان این خلق این اعانه معنوی و این توجهات دوستانه که شایسته آن مقامات عالیست دریغ نفرمائید از يك ملت و ازگون بخت که فغان و اشک و خونس خاک ایران را غرق عزا کرده است.

یکی از سفراء در جواب این اعلامیه ، نامه دوستانه‌ای
جواب یکی از سفراء به امین مجمع آدمیت تهران نوشته و در آن چنین نگاشته است:
 « ترتیب جماعت آدمیت و صفای مقصود شما خیلی پسندیده است
 لیکن در يك فقره يك خبط کلی می بینیم . شما مالاها را تحریک کرده می‌خواهید آنها
 را پیشوای ترقی این ملک قرار بدهید . اما میدانید که مالاهاى شما از مقننات ترقی
 دنیا بی خبر هستند . اگر حضرات را واقعاً رئیس جماعت آدمها قرار بدهید بالطبع
 تعصب مذهبی مسلمانان را مستقل و اهل ایران را در نظر مال خارجه مورد اقسام
 اعتراضات ناگوار خواهند ساخت .^۱

و ملکم خان در پاسخ باین سفیر چنین نوشته است: « مالاها گر چه در ملاقات با
 خارجیا خشک و عبوس هستند ولی اکثر آنها بر طبق قوانین اسلام همگی مروج روح
 و اصول آدمیت هستند.»

در اواخر سال ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) نشریسه‌های سری
تشکیل مجلس شورای متعددی که خطاب (باولیای دولت ایران) بود از طرف رؤسای
کبرای ملی لژهای آدمیت تهران بین مردم منتشر شد که در آنها خطاب به
 کارکنان دولت و بخصوص کسانی که اطراف شاه و در دربار بودند
 مطالبی عنوان گردید و برای اولین بار موضوع تشکیل (مجلس شورای کبرای ملی)
 مطرح شد .

اعلامیه‌ای که (مجمع آدمیت تهران) در سال ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) در ایران
 منتشر کرده حائز اهمیت فراوان است و باید این اعلامیه و مقالاتی را که ملکم خان در
 باره تشکیل (مجلس شورای کبرای ملی) انتشار داد منشاء تحولات سالهای بعد دانست .
 متن این اعلامیه که به عریضه امنای تهران به اولیای دولت موسوم می‌باشد چنین است :

ای اولیای دولت

این اوضاعی که در ایران بر پا کرده اید زندگی این ملت را محال ساخته است.

باید این اوضاع را تغییر داد، ما به اشخاص شما هیچ عداوتی نداریم حرف ما فقط بر سر چهار
مطلب است .

اولاً میخواهیم امنیت مالی و جانی داشته باشیم .

ثانیاً میخواهیم اسبابی فراهم بیادیم که عنان امور دولت در دست افاضل ملت
باشد .

ثالثاً میخواهیم همانطور که در عموم دول معمول است مالیات ما صرف حفظ
حقوق ملت و اسباب آبادی ملک بشود نه اینکه مثل امروز بدترین اسلحه خرابی دین
و دولت باشد .

رابعاً میخواهیم در ایران يك مجلس شورای کبرای ملی ترتیب بدهیم که در آن
مجلس اعظم علما و مشاهیر عقلای ملک حقوق دولت و ملت را موافق اصول شریعت
خدا مستقلاً معین و حفظ حدود مقررہ را دائماً مراقبت نمایند .

ما یعنی عموم آدمیان ایران این چهار مطلب را چهار رکن زندگی ایران میدانیم
و از شما که امروز اولیای دولت ما واقع شده اید مستدعی هستیم که این چهار شرط
حیات ما را تا زود است در این ملک معجزی بنمایید . اگر شما از اجرای این مطالب
حقه عاجز هستید ما به جنابان شما اطلاع میدهیم که اتفاق جماعت ما از برای اصلاح
کل امور ما کاملاً کافیت . ملک در باره تشکیل مجلس شورای ملی چنین مینویسد:
و باید افلا صد نفر مجتهدین نامی و عقلای معروف ایران را در پایتخت دولت در يك
مجلس شورای ملی جمع کرد و بآنها مأموریت و قدرت کامل داد که اولاً آن قوانین و
آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند .
ثانیاً موافق يك قرار مضبوط خود را یعنی این مجلس شورای ملی را مواظبت و مراقبت
و موکل اجرای قانون قرار بدهند . بدون این شرط اخیری یعنی بدون وجود يك مجلس
ملی که دایم مراقبت اجرای قوانین باشد بهترین قوانین دنیا بی اثر و بی معنی خواهند ماند .
اگر پادشاه ما چنانکه مکرر می گوئید واقعاً طالب نظم ایران است پس چرا این
مجلس شورای ملی را يك روز زودتر فراهم نمی آورد .

سببش همان است که خود پادشاه مکرر بیان فرموده از برای تنظیم يك دولت ميل پادشاه كافی نیست باید خود خلق هم اینقدر شعور داشته باشند که بمقام طلب قانون برخیزند...^۱

در شماره دیگر قانون ملک در باره وظایف نمایندگان مجلس می نویسد :

« اجبای ایران موقوف به اجرای قوانین عدل الهی است. ترتیب قوانین بر عهده مجلس شماست .

اجرای جمیع قوانین دولت و اداره کلیه امور مملکت بر عهده وزارت است .
عدد وزراء را شما باید مشخص نمائید .
نصب وزراء در اختیار پادشاه است .

یکی از وزراء رئیس مجلس وزراء خواهد بود .

همه وزراء در حضور مجلس شما مسئول باشند یعنی مجلس شما حق خواهد داشت که هر وزیرى که در اداره امور دولت برخلاف قانون حرکتی کرده باشد او را بمقام محاکمه بیاورد و پس از اثبات تقصیر او را موافق قانون تنبیه نمایند ...

وقتی قرار امور دولت بر این شد که وزراء بتوانند بدون اجازه مجلس شما نه يك پول از رعیت بگیرند و نه يك دینار از خزانه خرج بکنند . آنوقت مجدداً وزراء تابع قوانین شما و کل امور دولت لابد بر وفق مصالح تمام خواهد بود اگر این اختیار در تحت مراقبت مجلس شما نباشد آنچه بگوئید و آنچه بکنید بی اثر و لغو خواهد بود .
از برای استقرار قوانین فوق شرط مطلق اینست که اول حقوق اعضای این مجلس را به نهایت دقت و استحکام مشخص و مقرر بدارید .

باید نصب شما در این مجلس مشیران به حکم قانون و انفصال شما از این مجلس به حکم قانون باشد .

انتخاب رئیس مجلس و محل ترتیب و مشورت شما باید موقوف به صوابدید شما باشد ...^۲

۱- شماره ۶۸ روزنامه قانون .

۲- ایضاً .

«ملکم سپس درباره مصونیت نمایندگان مجلس صحبت کرده ، می نویسد : «به هیچیک از شما نباید هیچ حرفی زده و مؤاخذهای کرد مگر بحکم قواعدی که شما وضع کرده اید و اگر شما مقصر باشید احدی نباید دست بزند مگر به اجازه مخصوص مجلس شما واضح است که بدون این حقوق اصلی و بدون چنان امنیت شخصی در ایران نه مجلس خواهد بود نه مشورت و نه قانون.»^۱

میرزا ملکم خان برای نشر افکار خود و مجمع آدمیت در روزنامه قانون . سال ۱۳۰۷ (۱۸۸۹ م) روزنامه قانون را در لندن بطور ماهانه منتشر می کرد . این روزنامه در « دفتر خانه کمپانی انطباعات شرقی در کوچه لومبارد نمره ۳۸ در لندن » چاپ میشد و محل توزیع آن در ایران ، در تهران و تبریز کتابخانه تربیت بود .

روزنامه قانون که بقطع وزیری و قیمت شماره اول آن يك عباسی بود در شماره دوم يك لیره و بتدریج يك ذره شعور « فهم کافی » و يك ذره « غیرت » شد .

ملکم شماره اول قانون را همراه عریضهای برای ناصرالدینشاه فرستاد . عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدینشاه در کتاب خود متن این نامه را چنین نقل می کند :

«... چون مسموع قبله عالم ارواحنا فداء میل به اجرای قانون دارید ، حاجتماعی از ایرانیان که در خارجه هستیم ، قانونی بجهت ایران نوشته هر ماه قدری از آنرا چاپ کرده و انتشار خواهیم داد . نمره اول آنرا بحضور مبارک فرستادیم هر گاه پسندیده است مشغول کار شویم والا موقوف داریم.»^۲

از شماره اول تا چهل و دوم روزنامه قانون بحث قانون ، مجلس شورایی ، حکومت دسته جمعی ، دفع ظلم ، رفتارهای ظالمانه وزراء و عمال دولت و حکام در میان بود . و در بعضی از شمارهها نیز صحبت از تشویق مردم بسرنگون کردن و برهم زدن حکومت و سلطنت مطلقه و خارج شدن از قید عبودیت و اینکه نباید خلق يك مملکت

۱- روزنامه قانون شماره ۱۸ .

۲- جلد چهارم تاریخ جراید و مجلات ایران ص ۹۶ .

تابع رأی ومیل یکنفر باشد ، مطالبی منتشر گردیده است .

چون از شماره اول این روزنامه صحبت از مجلس شورایی ملی و محدود کردن اختیارات شاه واعمال اوشده بود ، ناصرالدینشاه ورود آنرا به ایران قدغن کرد . ولی آزادیخواهان و کسانی که از دست دربار مستبد دلی برخوردار داشتند ، « قانون » را بهر صورتی بود تهیه می کردند و در مجامع مخفی آدمیت برای دوستان و هم مسلکان خود می خواندند .

عبدالحسین نوائی در این باره می نویسد : « وقتی بناصرالدینشاه خبر دادند که مجمعی از آزادیخواهان تشکیل شده و روزنامه قانون از اینجا به اطراف منتشر میشود ، بلافاصله انجمن را محاصره و غارت نمودند و افرادش را که بالغ بر ۱۲ نفر میشدند اسیر نمودند و در خانه کامران میرزای نایب السلطنه حبس کردند .

یکی از آنان بنام حاج سیاح محلاتی (پدر حمید سیاح) خود را از بالاخانه پرت کرد و بایش شکست ، نویسنده در جای دیگر می نویسد : « ملکم در نوشتن روزنامه آلت و واسطه ای پیش نبوده ، بلکه انگلیسها چون با امین السلطان ، صدراعظم ناصرالدین شاه که شدیداً به سیاست تزار روس تمایل نشان می داد میانه خوبی نداشتند می خواستند بدست ملکم و با روزنامه قانون از شاه و دربار انتقام گیرند . ولی بهر صورت روزنامه قانون اثر خود را در بیداری مردم بخرج داد و در آگاه ساختن آنان بطرز کار و فکر اولیاء دولت تأثیر و اهمیت فراوان داشت . »^۱

روزنامه قانون برای عده ای مستقیم و به نشانی خود آنها ارسال میشد و برای پیروان ملکم و افراد فراهموشخانه محرمانه و با واسطه افراد مورد اطمینان فرستاده میشد

۱- مجله یادگار .

۲- این نظریه صحیح بنظر میرسد ، زیرا بطوری که خود ملکم در شماره اول قانون نوشته است ، روزنامه مذکور در چاپخانه (شرکت انطباعات شرقی) که یکی از مؤسسات وزارت مستمرات انگلستان و وابسته به شرکت هند شرقی بود ، طبع و توزیع و در ایران مجاناً توزیع می گردید .

و در تهران توزیع می‌گردید. نخستین شماره در روز ۱۰ از یحیی‌جه سال ۱۳۰۷ درست پنجاه و دو روز بعد به تهران رسید. پس از اینکه هفت شماره روزنامه بوسیله پست و قاصد به تهران رسیده و توزیع شد، ناصرالدین‌شاه در صدد توقیف و جلوگیری از توزیع آن بر می‌آید. اعتماد السلطنه در خاطرات روز ۲۳ رجب ۱۳۰۸ که يك سال از انتشار قانون می‌گذشته چنین می‌نویسد: «... شاه مجدداً با دست اشاره فرمودند جلو رفتیم. از جیب مبارک روزنامه نمره هفتم قانون که از لندن برای من آورده بودند و دیروز من بجهت شاه فرستادم بیرون آوردند. اول از من سؤال فرمودند که این روزنامه به چه واسطه به تو رسیده عرض کردم اوانس‌خان مترجم بتوسط برادر خود برای من فرستاده. قدری معاندین امین‌الدوله فرصت بدست آوردند به اوناخت بردند که برای او ممکن است که نگذارد پست این روزنامه را بیاورد. من عرض کردم پست وجهاً من الوجوه مشغول این فقره نیست. دولت روس با آن قوت و قدرت و نظمی که دارد نمی‌تواند مانع شود که روزنامه نهلیس «نیپلیست» را به روسیه وارد نکند. جز قوام‌الدوله احدی با من همراهی نکردند بلکه تاخت و تازغریبی به امین‌الدوله می‌کردند. در هر حال مأمور شدیم بروهم بنشینیم يك ارتیکل در روزنامه رسمی و یکی در روزنامه اطلاع در خدمت میرزا ملک‌خان بنویسیم. حضرات که قابل نوشتن نبودند، مصباح‌الملک را به کمک خواستند. او هم عجز آورد... خانه آمدم. هر دو مسوده را نوشتم. بعد به میرزا فروغی دادم پاک‌نویس کرد...»^۲

روزنامه قانون در تهران چون ورق زر، دست بدست میشد. امین‌السلطان در سفرهای فرنگستان شنیده بود که از نوشتن انتقادات روزنامه‌ها نباید ترسید، بلکه آن را بایستی دلیل اهمیت و نفوذ و مقام دانست^۳. برعکس شاه فحش‌های ملک‌را مستقیماً به خودش می‌دانست تا جایی که دستور داد ورود روزنامه قانون به ایران منع شود. امین-

۱- در این ایام میرزا علیخان امین‌الدوله پست ایران را در اختیار داشت و آنرا

اداره میکرد.

۲- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۸۴۳.

۳- خاطرات سیاسی امین‌الدوله ص ۱۴۷.

الدوله مسئول پست و دشمن صدراعظم در این باره چنین می نویسد :

... شهرت روزنامه قانون را منع دولتی بیشتر کرد و حرص مردم بدیدن و داشتن آن از امتناع دیوانیان بیشتر شد. تا اینکه امین الدوله بحکم شاه در پستخانه های ایران اوراق قانون و کاغذهایی را که بتضمین این روزنامه مظنون بود ضبط و توقیف می کرد بازچه از ممالک عثمانی، چه از نواحی قفقاز، چه از سمت عراق عرب بدست تجار و مسافرین آنقدر که جمعی بمطالعه روزنامه تسکین اشتیاق کنند باطراف ایران داخل میشد و از این نشریات داغدیدگان مملکت که حقوقشان در خرچین آبداری پوسیده شاهشان از گندم سرگین قاطر خانه آزرده شده بود هیجانی گرفته مضامین روزنامه را کم کم نقل هر مجلس و نقل هر مجلس می کردند...^۱

توقیف قانون و سانسوری که بر روی نوشته ها در پست خانه
دستگیری اجراء گردید نتوانست جلو پخش این روزنامه را در پایتخت
نویسندگان قانون بگیرد. در رمضان ۱۳۰۹ هـ (۱۸۹۱ م) نامه های بی امضاء و
 شبنامه های از ولایات پایتخت برای شاه فرستاده میشد. حتی
 بعضی از نامه ها و شبنامه ها را در عمارات سلطنتی خود شاه پیدا کردند که در همه آنها از
 دولت شکایت شده و شاه را تهدید نموده بودند.

ناصرالدین شاه دستور داد شورائی از : امین السلطان صدراعظم امین الدوله
 قایم السلطنه مخبر الدوله و کنت دهونت فوریت رئیس نظمیة تشکیل شود. نامه ها را به
 شورای سلطنتی بردند. در آنجا خواندند حضار از صدراعظم پرسیدند نامه ها از کیست؟
 امین السلطان گفت نامه ها بتحریر ملکم خان نوشته شده و یاران او آنها را در تهران و
 ولایات پخش می کنند. در حالی که اعتماد السلطنه می نویسد : ... مقصودش از این عرض
 هم تحریک عداوت شاه است به میرزا ملکم و هم بروز عداوت دوستان ملکم خان است.
 اما غافل از اینکه اینکارها از معاندین خود امین السلطان است که در تهران هستند.
 می خواهند شاه را به وحشت بیاندازند شاید به امین السلطان ناختمی بپزند او را معزول

کند...^۱

درشورا از صدراعظم می‌رسند چه کسی این نامه‌ها را می‌نویسد؟ او میرزا محمد علی‌خان فرید، فریدالملک، منشی سابق ملک در لندن را معرفی می‌کند. مأموران دولتی بخانه او هجوم می‌کنند. اوراق و اسناد او را برداشته بخانه نایب‌السلطنه می‌برند. نایب‌السلطنه که در این ایام از لحاظ گرانی بابتخت مورد بی‌مهری شاه بود، سواد یکی از مقالاتی که بقلم سیدولی و تحریر میرزا فروغی بود پیدا می‌کند. فریدالملک و سیدولی را دستگیر می‌کنند. ولی فروغی فراری و مخفی می‌شود. نایب‌السلطنه که با اعتماد السلطنه روابط خوبی نداشته او را هم از خبر نگاران ملک و نویسندگان مقالات قانون معرفی می‌کند. پس از این حادثه میرزا یوسفخان مستشارالدوله والی آذربایجان را هم بانه نامه نویسی و خبر نگاری معزول و بقزوین می‌برد. محسن‌خان معین‌الملک (مشیرالدوله سوم) را هم از سفارت اسلامبول احضار می‌کنند ولی او بسلطان عثمانی متوسل می‌شود و بطوریکه در بابتخت شایع کردند تقاضای تابعیت عثمانی می‌کند. ولی سرانجام با وساطت امین‌الدوله بهران می‌آید. و بدین ترتیب شاه هدتی خوشحال می‌شود. اما بار دیگر روزنامه قانون بایران رسید و در محافل آزادیخواهان و روشنفکران توزیع شد.

با وجودیکه تاکنون عدد زیادی از نویسندگان و مورخان درباره نشر فارسی و سبک و شیوه خاص ملکم سخنما گفته‌اند، با اینحال اعتماد السلطنه که در یک جا ملکم را (معلم و مرشد) منتهی (دیوانه)^۱ می‌خواند در روزنامه خاطراتش درباره مندرجات قانون و نوشته‌های ملکم شک کرده آنها را بقلم دیگران میداند. اعتماد السلطنه می‌نویسد: ... نعره‌های اول فحش و بی‌احترامی و نامربوط بود. اما اینکه حالا نوشته می‌شود الفاظ مستهجنه ندارد و فارسی بسیار خوب سلیس است. خیالاتش اگر از ملکم خان باشد انشایش از او نیست. ملکم خان قابل اینطور چیز نوشتن در فارسی نیست. سالها معلم من بود و مدت‌های مدید آشنا و دوست من. پایه سواد و فهم او را میدانم. بلکه می‌توانم بگویم که خیالات هم از او نیست...^۲

۱- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۱۹۲.

۲- ایضاً ص ۱۰۲۸.

گرچه این اظهار نظر نمیتواند مورد استناد قطعی واقع شود ولی چون شاگردی دربارہ (استادش) سخن میگوید آنرا نقل کردیم. آنچه میتوان گفت اینست که ملکم چه در ایران و چه در اروپا همکاری داشته که در نوشتن مقالات روزنامه قانون با او همکاری میکرد و مانند چنانچه در پایتخت عده‌ای بجرم نوشتن مقالات دستگیر و مدتها زندانی شدند^۱.

تأثیر نوشته‌های ملکم و روزنامه قانون نه تنها در بین طبقات مؤثر ابوالقاسم لاهوتی و روشنفکران تأثیر داشت، بلکه در بین طبقه جوان آن عصر نیز و روزنامه قانون بطور مستقیم اثر میگذاشت. ابوالقاسم لاهوتی شاعر و انقلابی معروف ایران نیز در اثر خواندن روزنامه قانون، دارای افکار انقلابی شده است. لاهوتی در «انوبیوگرافی» خودش مینویسد: «هنگامیکه جوان بودم اشعار اولیه ام تحت تأثیر افکار پدرم قرار داشت. اشعاری که در آن هنگام میسرودم شهرت یافت و مردم روشن بین کرمانشاه بخصوص تشکیلات محلی فراماسونری که تحت نام (جمعیت آدمیت) فعالیت میکرد، متوجه روح انقلابی شد. آنان مخارج تحصیل مرا در تهران فراهم کردند و از کرمانشاه روانه پایتخت شدم»^۲.

ابوالقاسم لاهوتی در آخرین کتاب خود که بزبان تاجیکی نوشته در ابتدای فصل که بدان نام (نصاف نجات بخش) داده، درباره شناسائی اش با جمعیت فراماسونری آدمیت، چنین مینویسد: «یک روز پدرم بمجلس دوستانش رفته بود. از منزلی که موعود بود پسر صاحب‌خانه را بخانه ما فرستاد و بوسیله او بمن پیغام داد که آخرین شعر

- ۱- میرزا علیخان امین‌الدوله مینویسد: «در تبریز میرزا یوسفخان مستشارالدوله بتهمت مکاتبه و خیرنگاری بملکم گرفتار و پس از غارت اثاث‌اللبیت و ضبط تمام نوشته‌جات تحت الحفظ بجای تهران فرستاده شد و بوالعجب که اینحکم بدست حسینعلیخان امیر نظام مجری گردید که او خود مسلماً با ملکم درین شایعه همداستان بود لاجرم شراره خیالات و اقدامات ملکم بجان جمعی افتاد. برای نایب‌السلطنه و امین‌السلطان رشته نو و وسیله تازه بدست آمد که اگر اش خود را با بدبختان مملکت از این راه مجری دارند. هر روز خاطره شاه را از یک نفر اندیشه ناک و قومی را از پادشاه مهربان رمیده و نومید میکردند.» (خاطرات سیاسی امین‌الدوله ص ۱۴۸)
- ۲- کلیات ابوالقاسم لاهوتی جلد ششم شهر دوشنبه تاجیکستان ۱۹۶۳ ص ۱۶۴-۱۶۵



ابوالقاسم لاهوتی

او را پیدا کرده برایش بفرستم . من زود آن شعر را پیدا کرده فرستادم اما درین ضمن ناگهان بروزنامه قانون ملکم برخورد کردم . بطوریکه بعدها شنیدم این روزنامه در لندن چاپ میشد و پنهانی برای اعضای جمعیت آدمیت به همه نقاط ایران منجمله کرمانشاه میفرستادند . مندرجات اولین شماره قانون مرا مقنون و بخود مشغول کرد . وقتی بخود آمدم که پدرم را بر بالای سرم دیدم ، او تبسم کنان مرا مینگریست . معلوم شد که من ساعتها غرق خواندن قانون بودم تا جائیکه آمدن پدرم را حس نکرده بودم از اینکه بدون اجازه روزنامه را برداشته و خوانده بودم ، عرق ریزان بپدرم التماس کردم که گناه مرا ببخشد . پدرم گفت : پسر جان من گناه دارم که تاکنون ترا از وجود این روزنامه آگاه نکرده ام .

« آنگاه پدرم بتفصیل درباره قانون با من سخن گفت . او از مسلك ماسونیک و مندرجات مجله توضیحات کافی بمن داد و اضافه کرد که قانون خیلی سری و خطرناک است . در هر خانه‌ای که آنرا بیابند آن خانه و ساکنان آنرا نابود میکنند . پروبالم از شنیدن جملات پدرم گشاده شد و خستگی و نومیدی از من دوری گرفتند ، بخود گفتم :

« این همان آتشی است که در طلبش بودم . باید هر چه زودتر باین جمعیت داخل شوم . همه شماره‌های قانون ملکم مرتباً و بطور مخفی برای پدرم میرسید . هر شماره‌ای که میرسید در نیمه دویم شب میخواندیم و بعد از چند روز مخفیانه آمدن آنرا می بردند . من هنوز نمیدانم که آورنده و پس گیرنده آنها که بود . شاید پدرم از جای مخصوصی آنها را میگرفت! ... »

نه تنها خود لاهوتی درباره عضویتش در جمعیت ماسونی و آدمیت در شرح حائش نوشته ، بلکه برنلس دانشمند و ایرانشناس فقید شوروی^۱ و میکائیل زنده ایرانشناس معاصر و عضو آکادمی علوم تاجیکستان و استاد شعبه ادبیات انستیتوی ملل آسیائی آکادمی علوم اتحاد شوروی نیز در این باره اطلاعات دقیقی نوشته اند^۲ . بنا بر این تأثیر نوشته‌های ملکم را در قانون میتوان در حوادث بعدی و حتی انقلابیونی که در مشروطه و بعد از برقراری حکومت مشروطه شرکت داشته اند جستجو کرد .

یاران ملکم که با نظم بیشتری در ایران کار میکردند چند سال سر نوشت یاران ملکم متوالی در غیاب او ، جامعه آدمیت را اداره میکردند ، و روزنامه در ایران قانون را ناشر افکار خود قرار داده بودند .

ناصرالدینشاه که خطر را احساس میکرد دستور جدی برای متفرق کردن آنان داد و پلیس تهران ۱۲ نفر از آنها را دستگیر و همه را در خانه کامران میرزا نایب السلطنه محبوس نمود . حاجی سیاح که عامل مؤثری در این میان بود

۱- کلیات ابوالقاسم لاهوتی صفحه ۹۹- ترجمه آنچه کفوقاً ذکر شد مرهون ایرانشناس و دانشمند شوروی میکائیل زنده میباشد که برای نگارنده از مسکو فرستاده اند .

۲- برنلس دیوان لاهوتی مسکو ۱۹۳۹ ص ۱۳ و ۱۴ بزبان روسی .

۳- میکائیل زنده کتب زیر را درباره لاهوتی نوشته :

۱- ابوالقاسم لاهوتی- شهر دوشنبه ۱۹۵۷ ص ۷ بزبان روسی .

۲- داوچرک ابوالقاسم لاهوتی- تاریخ ادبیات سویتی تاجیک قسمت ۱۱ شهر دوشنبه

سال ۱۹۵۷ ص ۸۶ بزبان تاجیک

۳- تاریخ مختصر ادبیات شوروی تاجیکی مسکو ۱۹۶۱ ص ۲۷۵ بزبان روسی .

بقصد فرار خود را از بالای خانه‌ای که در آن سکونت داشت بیابن پرت کرد ولی دستگیر شد و با ۲۰ سرباز مسلح و یک گاری بقزوین اعزام گردید و مدت ششماه در آن شهر در زندان ماند.

هدایت‌اله خان رشتی بدبباله شرح دستگیری و تبعید ۱۲ نفر از اعضاء فراموشخانه منجمله حاجی سیاح چنین مینویسد :

«... سفر اول که آقا سید جمال الدین تبعید شد و با حاج محمد حسن بسر حدیث مختصر انقلابی در خواص بعمل آمد. با امر شاه ۱۲ نفر دستگیر شده بقزوین بردند با آقا باقر سعید السلطنه حاکم قزوین تحویل شده محبوس شدند. که از آن جمله یکی هم حاج سیاح بود، این‌عده پس از ششماه آزاد شدند.

مرتب دوم که مجدداً آقا سید جمال الدین تبعید شد، برای جلوگیری از مشروطه خواهان دستگیری آنها بنام بایگیری جمعی دستگیر و تحت تعقیب قرار گرفتند که از جمله یکی هم حاج سیاح بود که مخفی شده و تحت تعقیب بود چون هوا گرم شده بود، شاه برای رفتن به بیلاق پشت کوه، سلطنت آباد نقل مکان کرده و طرف دیگر خیابان راه شیران حیاطی برای صدراعظم بنا شد. و ایشان هم در این محل بودند. روزها قبل از اینکه شاه از اندرون بدر یاری یابد و مردم بحضورشان بروند همه در حیاط صدراعظم منتظر میماندند در یکی از روزها که همه منتظر بودند ناگهان حاجی سیاح بخانه صدراعظم آمده تقاضای ملاقات صدراعظم را کرد.

همه تصور میکردند او مخفی یا دستگیر شده است ولی با پای خودش بخانه صدراعظم آمده بود و صدراعظم گفت «آقا بالا خان رئیس نظمی به جهت مرا تعقیب میکند در حالیکه بی تقصیر هستم و بهمین جهت بخودتان پناهانده شده‌ام» حاج سیاح گفت «در اینموقع که جمعی دستگیر و تحت تعقیب هستند راضی نیستم در ایران بمانم اجازه بدعیت تا به هندوستان بروم» صدراعظم با او ملامت کرده و گفت همین امروز که به حضور شاهنشاه شرفیاب شدم اجازه مسافرت را میگیرم.

چون من در سفر پشت کوه همراه شاه می‌رفتم، برای تهیه لوازم سفر از جلو آبدار-

خانه که گاهی شاه عصر آنها را در آنجا صرف می کرد می گذشتم، حاجی سیاح را دیدم که به درختی تکیه داده و متحیرانه ایستاده است، بی اختیار هر دو بهم نزدیک شدیم و علت توقف او را پرسیدم.

حاجی گفت: ماجرای تعقیب و سفرم را بصدر اعظم گفته ام او ماجرای را بعرض رسانیده و شاه فرموده بعد از نهار مرا احضار خواهند کرد ولی تاکنون خبری نشده نمیتوانم بشهر بروم و تاکنون هم خبری نشده او پایش را بمن نشان داده که در سفر فروین از بام مجلس افتاده و صدمه دیده بود.

از حال او خیلی متأثر شدم باو گفتم لابد شاه فراموش کرده و همین الان میروم و جریان را بعرض می رسانم.

ابتدا ترسیدم، شاه بمن سوء ظن برده مرا از جمله آنها بداند بفکرم رسید به بهانه ای شرفیاب شده در ضمن ماجرای توقف حاجی سیاح را عرض کنم. وقتی شاه چای صرف می کرد باحالت تعجب عرض کردم حاج سیاح را در بیرون باغ دیدم؟ شاه فرمود: آه، این بیچاره معطل مانده فراموشم شده بود برو او را بیاور.

چون لحن شاه محبت آمیز و حالت دلسوزی داشت، یقین کردم که احضار او برای دلسوزی است. وقتی نزد حاج سیاح برگشتم و شرفیابی را بااطلاعی رسانیدم ضمن اظهار اعتنان متوجه شدم بغض گلویش گرفته دانستم که متوحش است.

باو گفتم من بوضع روحی شاه آشنا هستم و با کلماتی که می گفت یقین دارم نظر مرحمت دارد، متوحش نباش.

حاج سیاح بحضور شرفیاب شد از خیلی دور ایستاده تعظیم می کرد، شاه با دست او را بجلو خواند، قدری نزدیک شد و باز سرفرو آورد. شاه مجدداً فرمود: سیاح جلو بیا، جلوتر آمد عرض کرد:

شاه اگر لطف بی عدد دادند بنده باید که حد خود داند

شاه فرمود: میدانم تملق گویی میکنی ولی با اینحال منم بدم نمی آید، فرمود: سیاح صبح صدر اعظم عرض کرد می خواهی بهندوستان سفر کنی، عرض کرد: منوط

بامرهبارك است ، فرمودند « خوب فكر كردى ، منم مایل چندی در تهران باشی ولی این سفری است پرخرج پول آرا داری ، عرض کرد « قربان توشه درویش و سیاح توکل بخدای بزرگ است ، لقمه نانی خداوند می رساند» شاه فرمود « تومسیاح وشخص فاضل ومعروفی هستی باید پول خرج کنی من بصدر اعظم می گویم یا قصد تومان پول راه بتو کمک کند ، راستی در غیبت وضع خانوادہ ات چه میشود ؟ سیاح سر زیر انداخت و شاه فرمود « میدانم این سفر ضروری پیش آمده است ، دستور میدهم ماهی پنجاه تومان به خانہ ات بدهند ، حاج سیاح که ساعتی قبل خود را بیچاره می دانست حال در مقابل تقصیراتش تا این درجه طرف توجه و مرحمت شاه واقعه شده حالت انقلاب باو دست داد دستها را بسوی آسمان بلند کرد و از صمیم قلب شاه را دعا کرد .

این اقدام شاه بدون مقدمه و اول دفعه نبود . شاه همیشه مایل بود مقصرین را با لطف شاهانه مجذوب نماید و مکرر گفته است ، زبان بدگویان را می توان با پول تلاقع نمود ، بایستی درب بهشت و جهنم را هر دو بروی مردم باز نمود ولی حال شاه در آنوقت خیلی ناراحت و عصبانی بنظر می رسید ، بطوری که خودداری را از دست داده رنگش برافروخته شده فرمود « سیاح من سه سفر به اروپا کرده ام ، در هر جا هر چیزی تازه ای بود با تشریفات مرا برده نمایش دادند . شهرهای زیبا دیدم مریضخانه های بزرگ دیدم که هر يك درعاه بقدر درآمد مملکت ما خرج بر میداشت . برخلاف جاده های تنگ و وحشتناك مملکت ما که هنوز زنگک دلیجان بگوش میرسد دیدم ترن از شکاف کوهها عبور می نماید . ترن دیدم که ما را از کوهی عظیم در بیچ و خم بقله مرتفع برد و سپس بهمین طریق سرآزیر نمود بقدری کارخانجات دیدم که بحساب نمی آید . باغات منی مشاهده کردم به سینماها و تماشاخانه های مجلل رقت همه جا و در همه حال مملکت خود را در نظر می آوردم که بجز شهر خراب و ویران و مردمان سخت و پریشان غوطه در در کثافات هستند . میتوانی تصور کنی آرزو نمی کردم ملت را ترقی و تربیت کنم تا پادشاهی خوش نام شده در تواریخ نام مرا بخوبی ثابت کنند .

این سید بیچاره (غرض شاه سید جمال بود) چون مردمان عادی در بعضی شهر-

های اروپا رفته از سیاست و جهت و اوضاع و احوال این دول بزرگ بی خبر است . می - گوید من روس و انگلیس را بز او در آورده شما را پادشاه مشرق زمین میکنم . این عبارت اوجز بی خبری و عدم اطلاع از سیاست جهان چیز دیگر نیست . چه میدانند ما در چه وضعی گرفتاریم . البته نمیدانند زیرا او وارد نیست . بمیرزای شیرازی می نویسد: مالیات با فشار از مردم می گیرم و با بولپوسی خرج میکنم یا به عبارت دیگر معلوم نیست کدام مالیات . دو میلیون و نیم ملت مالیات میدهد در مقابل یکصد فیا مخارج را منتظر است بعمل آید با این درآمد و جیب خالی ملت و سیاست دانهای همسایه ها می خواهد این مملکت ما را اروپا کند .

این سید ، مردم را دعوت بمشروطیت می نماید تو و امثال تو هم باین عبارت های تو خالی دامن می زنید در حالیکه خودتان هم پی بمعنای آن نمیرید . ملت ما که عبارت از عشایر وحشی است ، سراسر خاک ما را فرا گرفته که هنوز خانه بکول هستند و می گویند شاه کسی است که ریش او را با عسل ترکی کرده و با تیغ الماس می تراشند . می خواهید افشار از سر این وحشها بردارید . مملکت را منقلب کنید تا پنهان بدست دشمن دین و مملکت ما بدهید .

سאלدات روس بایران آمد ناموس این ملت بدست آنان افتاد . سیاح قدر این سلطنت و آزادی را نمی دانید . برو بهندستان مشاهده کن این گاوهای سه من شیر بده انگلیسها را که در تحت چه فشاری زندگی میکنند و استقلالشان را از دست داده اند « شاه با اشاره ولی باغضب حاج سیاح را مرخص کرد و فرمود « برو نزد صدراعظم تساه قرار خرجی تو را بدهد . در راه نیز اگر پولت تمام شد تلگراف کن تا داده شود از محل های تاریخی آنجا عکسبرداری کن و برای ما بیاور » حاج سیاح را در آخر امر با سردی مرخص کرد . پس از آن برخاست بکلی متغیر بود ، بنا این بود در دربار نماز گذارد ، باندرون رفت و آرام با خود گفت « این اشخاص باید مجازات شوند »^۱

قضیه لاتاری و خلع ملک خان از مقام سفارت و محاکمه او در لندن و گوشه گیری اش

که جمعاً ده سال طول کشید ۲۲ ذی‌قعدة ۱۳۰۶ (۱۶ مارس ۱۹۸۰) او را برای همیشه از ایران و سیاستی که دنبال می‌کرد طرد نمود . پول پرستی او و سوء استفاده‌ای که وی با داشتن مقام سفارت در لندن نمود ، سبب شد تا حتی اربابان انگلیسی اش نیز نسبت به او تغییر عقیده بدهند .

سندی که بخط امین السلطان در این مورد باقی مانده است گوشه‌ای از مذاکره سر « دراموند ولف » وزیر مختار انگلیس در تهران را با صدراعظم وقت ایران در باره ملکم روشن میکند . در این سند امین السلطان پشاه می‌نویسد : « ... در باب ملکم خان هم عقیده خانه زاده را از بابت اینسکه اول تهدید شود و بعد سفارت ایتالیا داده شود پسندیده و میگفت « او بنده پول است » مواجب کافی بدهید بایتالیا یا بیرلین مأمور کنید به آمریکا هم بفرستید ضرر ندارد و اگر قبول نکرد و باز فضولی کرد آنوقت باز چاره آسان دارد ... »

ناصرالدینشاه در حاشیه گزارش اتابک چنین نوشته است : « با ملکم خان همینطور قرار بدهید ، لیکن اول تکلیف خدمات و مأموریت‌ها را بکنید اگر قبول نکرد تهدید بکنید . »

این نامه هنگامی برای شاه نوشته شد که ملکم در لندن بکاغذ برائی و چاپ اعلامید و روزنامه نویسی علیه ناصرالدینشاه و امین السلطان مشغول بود . از گزارش اتابک اولاً نظریه « ولف » را درباره ملکم می‌فهمیم و میدانیم که او هم به پول پرستی « خادم سابق » اعتقاد داشته است . ثانیاً گذشت و حسن نیت ناصرالدینشاه را درباره ملکم در میابیم و معلوم میشود که بیکاری ملکم از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۵ بواسطه افزون طلبی خود او بوده است و الا سفارت ایتالیا را که در سال ۱۳۱۵ (زمان صدارت امین الدوله و سلطنت مظفرالدینشاه) باو داده و در اثر تنگدستی پذیرفت در زمان ناصرالدینشاه نیز (یکسال پس از کار تقلب در امتیاز لائاری و خلع از مناصب و امتیازات دولتی) به او پیشنهاد کرده بودند .

قیه نامه امین السلطان چون سندی جالب و روشن کننده سیاست خارجی ایران

بعد از آن اردو را یا موقوف کرده یا محلش را تغییر بدهید که مایل بسمت سرحد آنها
یا روسها نباشد بهتر است... در باب خراسان هم صحبت شد که انشاء الله بعد تفصیل را
بعرض خواهد رسانید...

ولی ملکم در آن زمان از سلب امتیازات و قطع حقوق خود چنان روح عصبانی
بهم زده بود و جیبهایش از مداخل چندین ساله سفارت لندن چنان پر پول بود که جز
به سفارت لندن بکار دیگر راضی نمیشد.

باین ترتیب با وجودیکه ملکم متفور و مطرود بود، یاران او در ایران تا چند
سال کار «مجمع آدمیت» را تعقیب کردند ولی متأسفانه بر اثر تعطیل روزنامه قانون
و عدم دسترسی با اسناد و مدارک بعدی از فعالیتهای این دوران «مجمع آدمیت» اطلاعی
ندست نیامد. و از این به بعد، فعالیت دوسازمان شبه ماسونی و غیرقانونی دیگر آغاز
میکردد که بشرح آنها می پردازیم.

فصل سیزدهم

جامع آدمیت

پس از آنکه ملکم از سفارت ایران در انگلستان معزول شد، دشمنانش که در دربار صاحب نفوذ بودند، با طرفداران افکار نو، در مبارزه برخاستند. از جانب دیگر فکر اصلاح طلبی و آزادیخواهی که در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در ایران رواج یافته بود، قوت می‌گرفت، شاه را بمقاومت در برابر خواستهای آزادیخواهان و ترقی‌طلبان وادار نمود. در نتیجه در سالهای آخر سلطنت ناصرالدینشاه استبداد شدیدتری از لحاظ مبارزه علیه آزادیخواهی در ایران حکمفرما گردید. البته تردید نیست که نشر فکر آزادی در ایران مانند جنبش‌های دیگر مدنی و سیاسی بکنندگی پیش‌میرفت ولی چون باسیر عمومی تاریخ هماهنگ بود، علیرغم همه مخالفتها توسعه آن حتمی می‌نمود. هواخواهان اصلاحات و ترقی‌ازمیان رجال و درباریان و بیشتر کسانی که با تئوری اروپا آشنائی داشتند برخاستند و مؤسسه فراماسونری و فراموشخانه هم که بنا شد، شان از افراد همان طبقه بودند، طبیعتاً در بارزاکانون فعالیت خود قرار دادند و از همین نقطه مخالفت با اصول حکومت مطلقه و استبداد را شروع کردند. علاوه بر این مؤسسه فراموشخانه، همچنین فراماسونری مخصوصاً به نمایندگان سیاسی ایران در کشورهای خارجی و بالخصوص افراد تحصیلکرده و جوانان فارغ‌التحصیل دارالفنون توجه داشتند و آنها را وارد جمعیت خود

میرزا عباسقلیخان
آدمیت



سلیمان میرزا اسکندری



میرزا محمودخان احتشام السلطنه



عبدالحمیدخان یمن نظام



میرزا ابراہیمخان عون الممالک



میرزا عباسقلیخان
وقرندانش



میرزا علیخان افشارالحکامات



سلطان جنید میرزا معتدلالدوله

می کردند و مقاصد « محافل » و « لژ » ها را بوسیله آنان انجام میدادند .
 پس از شکست فراموشخانه ملکم و مجمع آدمیت ، سومین سازمان سیاسی شده
 فراماسونری ایران که بنام « جامع آدمیت » نامیده میشد ، بوسیله پیروان ملکم بوجود
 آمد . این جمعیت که باید فراموشخانه سوم نامیده شود ، اصول و دکتربن مشخص سیاسی
 داشت و تعالیم ملکم و فراموشخانه او را ترویج میکرد ، و فلسفه سیاسی و مراسم نامعی آن
 که شبیه سازمانهای فراماسونی اروپا بود ، افکار جدیدی را بین اعضاء خود نشر میداد .
 چنانکه می دانیم چند سال بعد از صدور فرمان مشروطیت در دوره دوم مجلس بود که
 احزاب اعتدالی و فرقه دمکرات و چند حزب منظم و نامنظم دیگر تشکیل شد . بهین
 جهت اکثر مورخین و نویسندگان احزابی را که در این دوره از تحول ایران بوجود آمد
 نخستین سازمانهای منظم سیاسی ایران می دانند . در حالیکه این نظر صحیح نیست ؛
 باید گفت قبل از تشکیلات احزاب مزبور « فراموشخانه ملکم » ، « مجمع آدمیت » و
 « جامع آدمیت » سه سازمان سیاسی بودند که آرمانها و افکار جوانان و تحصیل کرده و
 سرگردان و ظلم کشیده کشور را رهبری می نمودند . اما در اینکه گردانندگان سازمانها و

یاد شده راهی را که در پیش داشتند ، درست می رفتند یا نه جای بحث و تأمل است .
 زیرا که آنان گاه خادمان اجانب می بودند و گاه بندهگان سیم وزر و بیشتر اوقات نیز در
 بیداری افکار و نشر عقاید سیاسی جدید و ترویج تمدن اروپائی می کوشیدند . تمدن جدید
 و عقاید فلسفی و سیاسی اروپائی که در ایران ترویج میشد بنام افکار ملکم نامیده میشد
 و از طریق جزوه ها و نامه ها و گزارشهایی که خطاب به ناصرالدینشاه و وزراء و درباریان او
 نوشته میشد ، پخش میگردید و این خود در نشر عقاید اجتماعی و سیاسی در جامعه خفته
 و بی خبر ایران و سازمانهای دولتی کاملاً مؤثر بود . در خارج از دستگاه رسمی و دولتی
 همکاران و پیروان ملکم بنوبه خود مروج افکار جدید آزادبخواهی و پخش کننده رساله ها
 و نوشته های او در میان مردم بودند و اینکار در ایجاد دسته جدید خواه و روشنفکر ایران
 در آن عصر اثر قاطع بخشید . پس از آنکه ملکم روزنامه قانون را تأسیس کرد ، عدد
 زیادی با عقاید و افکار تازه فراسگی آشنائی یافتند . در عین حال همان همفکران و
 همکاران ملکم در فراموشخانه و سائیل انتشار قانون را در میان مردم ایران فراهم
 می ساختند .

بیش از این گفته شد که افکار مشروطه خواهی و حکومت
 مؤسس جامع آدمیت قانون در طول قرن سیزدهم هجری بوسیله نویسندگان مختلف
 در ایران شریافت . اما به مسئله تأسیسات حزبی و تشکیلات
 جمعیتهای سری سیاسی خیلی کم توجه میگردید و از این اندیشه ها بحدت گفتگو میشد .
 پس شکفت آورد نخواهد بود اگر دانسته شود در دوره اول مجلس شورایی ملی هیچ حزب
 سیاسی در پارلمان وجود نداشت و اساساً نمایندگان آن دوره «بجز چند نفر تحصیل کرده ،
 یا مفهوم حزب آشنائی نداشتند . به همین جهت فراموشخانه ملکم ، مجمع آدمیت و
 جامع آدمیت از نظر تاریخ نظم حزبی و تشکیلات فرقه های سیاسی و سری جدید در ایران
 حائز اهمیت بزرگی است و متأسفانه نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران از این نظر
 هیچ توجهی به آنها نکرده اند . اگر این سازمانها گرفتار آلودگیهای سیاسی ، مالدوستی
 و وضع پرستی نمی شدند ، شاید افکار سیاسی و اصول حزبی در این کشور راه دیگری

می‌بمودند و اصول مملکت‌داری با نظم صحیح‌تر و بر پایه‌های محکم‌تری استوار می‌گردید. ملکم فراموشخانه شیهه تأسیسات فراماسونری برپا کرده بود و بعد از او نیز مجمع آدمیت و جامع آدمیت بر همین اصول بوجود آمد. مطلب جالب اینکه ملکم و برخی از باران او خود در لژهای فراماسونری فرانسه و دیگر کشورهای جهان عضویت داشتند. اما تشکیلات ماسونی جهانی فراموشخانه و مجمع آدمیت و جامع آدمیت را به رسمیت نمی‌شناخت و آنها را از جمعیتها و فرقه‌های غیرمجاز و باصطلاح ماسونری Claudeten می‌شمرد. نکته دیگر اینکه ملکم سعی داشت افکار غربی را در قالب نیازمندیها و مقتضیات جامعه و بشکل سری و مخفی در ایران عرضه کند و به همین جهت ایجاد فراموشخانه و ترویج فراماسونری را برای ازپیش بردن چنین رویه و افکاری در ایران ضروری می‌دانست. ولی عده‌ای از مخالفان فراموشخانه وی و پدرش را دکان سیاسی و جاسوسی انگلیسیها و منظوریش بردن مقاصد سفارت انگلیس در تهران میدانستند.^۱

مجمع آدمیت و سپس جامع آدمیت نیز بر روی تشکیلات فراموشخانه و سازمان‌های شبه فراماسونری و غیرفانونی آن، تأسیس شد. بنظر بعضی از اعضاء و مؤسسين این تشکیلات، جماع آدمیت:

اولاً - نمونه يك فرقه سیاسی و سری جدید ایرانی در قالب اندیشه‌ها و افکار فراماسونری و به تقلید از این فرقه جهانی بود.

ثانیاً - در مرحله بلافاصله پیش از مشروطیت یکی از سازمانهای حزبی ایران بشمار میرفت.

اداره این جمعیت را يك هیئت دوازده نفری بعهده داشت که ریاستش با میرزا عباسقلیخان قزوینی معروف به آدمیت بود، و در آن روزگار هیچکس بجز بعضی حواری فراموشخانه ملکم نمی‌دانستند که میرزا عباسقلیخان چه مقامی را در سازمان سری فراماسونری مذکور دارد.

نام اعضاء اولین هیئت مدیره جمعیت آدمیت را در دست‌نهادیم، چه مقدار از آن در

اسناد آن ازین رفته است. ولی میدانیم که در سال ۱۳۲۲ هـ (۱۹۰۴ م) هیئت مزبور که بآن اعضای دوازده نفری میگفتند، از این عده تشکیل میگردد:

میرزا عباسقلیخان آدمیت قزوینی - میرزا ابراهیم خان عون الممالک -
 عبدالحمیدخان غفاری یمن نظام - سلطان جنید میرزا - یحیی میرزا (اسکندری) -
 سلمان میرزا (اسکندری) - میرزا علیخان انتظام الحکماء - میرزا جوادخان
 سعدالدوله - میرزا محمد ناظم العلماء ملایری - میرزا محمود خان احتشام السلطنه -
 میرزا عبدالله خان مصدق الممالک - شاهزاده محمد علی میرزا معروف به شاهزاده علیخان.
 استاد محیط طباطبائی که در نوشتهها و مقالات خویش همیشه از میرزا عباسقلیخان
 به بدی یاد میکند درباره او مینویسد:

«عباسقلیخان قزوینی که سابقاً سمت خدمتگزاری به سعدالدوله و برخی
 از دوستان دیگر ملک را داشت و در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه و زمان مظفری برای
 اینکه نام و نشان هواخواهان حقیقی ملک از پلیس و خفیه نویس شاه مستور بماند او را
 طرف وصول و ایصال ملک قرار داده بودند و آخرین نوبتی که ملک تهران آمده بود
 سمت مهمانداری او را بر عهده داشته و با سخنان ملک آشنائی پیدا کرده بود ... چند
 رساله ملک را راجع به تریبیات فراماسون ملکی بیجاپ رسانید و خود را از طرف ملک
 مأمور هدایت و ارشاد داوطلبان دخول به مجمع آدمیت معرفی کرد ...»

برای شناختن عباسقلیخان آدمیت باید کمی به عقب برگردیم. جد میرزا عباسقلیخان
 «هل گنجه بود و پس از آنکه آن شهر از خاک ایران جدا شد به کوجصفهان آمد و بعد در
 قزوین متوطن گردید. میرزا عباسقلیخان در ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) متولد شد و در ۱۳۵۸ هـ
 (۱۹۳۹ م) درگذشت. در کودکی پدرش را از دست داده و خود نزد شوهر خواهرش
 میرزا محمد قزوینی منشی باشی (پدر میرزا کاظم خان اعلم السلطنه) تعلیم و تربیت یافته
 بود. منشی باشی ابتدا در دستگاه میرزا یحیی خان قزوینی مشیرالدوله (برادر میرزا -
 حسینخان سپهسالار) بود سپس در زمان وزارت کامران میرزا وزارت داخله را بر عهده

گرفت. میرزا عباسقلیخان خدمتش را در دستگاه میرزا یحیی خان شروع کرد و در ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۷ م) که ملکم بایران آمد و مدت ششماه در خانه میرزا یحیی خان اقامت کرد، سمت مهمانداری او را داشت. پس از مرگ یحیی خان میرزا محسن خان مشیرالدوله که خود بنیانگذار عدلیه ایران بود، میرزا عباسقلیخان را به عضویت آن وزارتخانه درآورد و میرزا یوسفخان مستشارالدوله نیز سمت معاونت آن وزارت را کسب کرد. در این شرایط بود که عباسقلیخان با عناصر اصلاح طلب و آزادیخواه محشور گردید و فعالیت‌های سیاسی خود را شروع کرد.

بموجب اسناد موجود از ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۴ م) که عباسقلیخان وارد جرگه فعالین سیاسی شد و در نشر اصول آدمیت که تز فکری ملکم بود مجاهدت داشت، سعی می‌کرد محمد علیشاه قاجار را که در دوران سلطنت خویش کینه و عناد وافر نسبت به آزادی و آزادیخواهان کشور نشان میداد وارد سازمان خود کند. محمد علیشاه هم باو اعتقاد داشت، چنانکه در نامه‌ای بتاريخ ۲۸ شوال ۱۳۲۵ هـ (۱۹۰۷ م) به ملکم نوشته است:

دشراقت آدمیت که نمره علم دنیا و اثر خامه شما است در این قرون اخیره بمجاهد کثیره و هم مردانه یکنفر اولاد غیرتمند ایران میرزا عباسقلیخان که خود را از روی حقیقت فدوی و خادم اتفاق آدمیت و حافظ امنیت و ناشر معارف شما و ترقی ایران میداند و وظیفه آدمیت را از یست و دو سال قبل تا کنون بتدریج در این مملکت شایع و منتشر کرده است ...

از سال ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) که ملکم روزنامه قانون را تأسیس کرد و مخیر بایران فرستاد، میرزا عباسقلیخان و یارانش مروج قانون و دیگر رساله‌های ملکم بودند از طرف همین گروه، معدودی از جزوه‌ها و شب نامه‌ها در انتقاد از سلطنت استبدادی و نشر مبانی حکومت ملی و اندیشه‌های آزادیخواهی منتشر میشد، که بر اثر آن بتدریج يك جمعیت سیاسی که به آرامی توسعه و تکامل یافت بوجود آمد.

باکشته شدن ناصرالدینشاه در سال ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۶ م) اوضاع عمومی مملکت

نیز تغییر کرد، و آزادینخواهان زمینه مساعدتری برای فعالیت‌های خود یافتند و افکار اصلاح طلبانه و آزادینخواهانه قوت گرفت. تأسیس جامع آدمیت که مقدمه آن از سال‌های قبل بنیان نهاده شده بود، محصول همین دوران است. گروه محدودی از اعضای فراموشخانه بتدریج بصورت جمعیت بزرگی درآمدند و بسیاری از افراد طبقه حاکمه که هواخواه سلطنت محدود و حکومت قانون بودند و یا بدان تظاهر میکردند، باین تشکیلات پیوستند و يك فرقه سیاسی که در حقیقت نماینده هیأت روشنفکر، اصلاح طلب، دستگاه حاکمه و مستبدینی که بعدها با مشروطیت ستیز کردند، بود تأسیس گردید.

از اوراق عضویت جامع آدمیت سیصد و چند «عهدنامه و یا قسم‌نامه» بدست آمده که بیشترین آنها شماره ۱۴۹ ثبت گردیده و آن ورقه عضویت محمد پسر محمد حسن ملزندرانی بتاریخ ششم جمادی الاول ۱۳۲۲ هجری قمری است و مصدق الممالک نوری یکی از امانای جامع آدمیت ضمانت او را کرده است. یکی از آخرین عهدنامه‌ها عضویت میرزا احمدخان معز نظام پسر عبدالحسین خان سرنیپ است که تاریخ آن ربیع الثانی سال ۱۳۲۶ میباشد.

در باره نام این جمعیت که مرام و نظام نامه‌اش عین فراموشخانه ملکم بود و میتوان آنرا سومین فراموشخانه ایران و فراماسوئری غیر قانونی نام نهاد اختلافاتی موجود است. مؤلف تاریخ بیماری ایرانیان از آن بنام «انجمن مخفی آدمیت» یاد کرده و حاج - معیر السلطنه هدایت آنرا «انجمن آدمیت» نامیده^۲ و در بعضی اسناد بنام مجمع آدمیت و «حزب آدمیت» خوانده شده است. عباس میرزا اسکندری از آن بنام «انجمن آدمیت»

۱ - کلیه عهد نامه‌ها در اسناد خطی کتبخانه دکتر فریدون آدمیت ضبط شده است که برای نمونه چندتای آنها گراورده شده است.

۲ - در کتاب خاطرات و خطرات نوشته شده: «... با اتفاق (حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) به قبطریه محل سکونت اتابک رفتم حاج میرزا یحیی بکنایه و صراحه مطلب را عنوان کرد، فرمودند امروز دوازده نفر از انجمن آدمیت پیش من بودند رفع سوء ظن از آنها شد اطمینان دادند اشتباه در لفظ آدمیت بود که جایش خالی است اتابک هنوز انجمن چی را درست نمی‌شناسد انجمن آدمیت بخصوص از اعمال شاه است برای من شبهه نیست که جماعت برای خواب کردن اتابک مأموریت داشته‌اند یا نیت او...»

اسم برده^۱ ولی در تعهدنامه‌های عضویت سازمان مذکور معمولاً بنام «جامع آدمیت» ذکر گردیده است. مرانامه جامع آدمیت، اصول آدمیت فراخوشخانه ملکم بودکه بعقیده عدمای ترجمه ناقصی از قانون اساسی گرانداوریان فرانسه است.

تشکیلات جامع آدمیت در تهران از چهارمجمع مرکب بودکه آنها را «مجامع اربعه» می‌گفتند. هیئت رئیسه آن را يك عده دوازده نفری بنام «امنای آدمیت» تشکیل میدادند. رؤسای مجامع آدمیت در زمره امنای دوازده گانه بودند. در بعضی ولایات نیز حوزه جامع آدمیت تأسیس گردید. به‌اعضاء جامع «اخوان» می‌گفتند. چنانچه امروزه فرامسونهای ایران همه خود را برادر خطاب میکنند. ریاست هیئت امنای آدمیت را میرزا عباسقلیخان داشت^۲. گاهی از او بعنوان «رئیس و مدیر مجامع آدمیت» نام برده شده است^۳. دستورهای صادره از مجامع بنام اوست و باعضاء و مهر روی «خادم آدم»^۴ با «اولاد ایران» بود و گاهی فقط به عدد ۲۷۳ که بحروف ابجد «عباسقلی» باشد امضاء میکرد. در بالای نامه‌ها و دستورهای صادره از مجامع اغلب عدد ۱۳۱ ثبت شده که بحروف ابجد «سلام» میباشد.

از مجامع اربعه تهران یکی همان مجمع آدمیت بود که ریاست مستقیم آنرا میرزا عباسقلیخان داشت و مجمع دیگری که بعداً عنوان «انجمن حقوق» یافت، دومین سازمان از مجامع سازمان چهارگانه است. مدیریت مجمع سوم را حاج میرزاغلامرضا نامی بعهده داشت که مقر آن باقاپوق بود و مجمع چهارم شناخته نشده است.

تصمیمات هیئت امنای آدمیت بر اساس «مشاوره» اتخاذ میگردد و اجرای آن بر همگی «فرض متحم» بود. این تصمیمات بر اساس رأی اکثریت گرفته میشد. در این خصوص میرزا عباسقلیخان ضمن نامه‌ای به سعدالدوله در جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق

۱ - ثبت و بجزین ص ۴

۲ - فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ص ۲۱۰

۳ - این عنوان در کتب بجهای یادداشت عون الممالک ذکر شده است که پرویز صدیقی آنرا در اختیار نگارنده گذارده است.

۴ - خادم آدمیت از اصطلاحاتی است که در نوشته‌های میرزا ملکم خان دیده میشود.

(ژوئیه ۱۹۰۷ م) نوشته است «اغلب اخوان محترم کارکن آزمووده مصلحت را در نمایش آشکار نمی دانند و در يك نقطه مجتمع نخواهند بود [یعنی جمعیت سری و اجتماعات علنی نیست] بنده نیز در این مورد تابع رأی جماعتم . بعلمت تبعیت از جماعت تشریف حضور تقدیم معذرت میکنم »

مراسم قبول عضویت چنین بود که داوطلب عضویت در حضور رئیس جامع سوگند یاد می کرد که اصول آدمیت را نصب العین خود قرار دهد و تعهد نامه عضویت را نیز امضاء می کرد .

ذیل هر تعهد نامه را يك یاد و عضو جامع دستینه نهاده ضمانت تازه وارد را بعهده می گرفتند . در تعهد نامه (که می توان نام قسم نامه هم بدان داد) نام شخص و نام پدر و تاریخ عضویت ذکر میگردید . اکثر متون تعهد نامه ها تقریباً شبیه این مضمون است : این بنده « یا » اینجانب و « یا » این بنده درگاه ... فرزند ... ساکن ... از صمیم قلب تعهد می نمایم :

ای پروردگار عالم من اقرار می کنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده ای . در ادای حقوق این موهبت با عظمت خدائی هر قصوری که کرده باشم الآن در حضور تو و به حق تو و به قدرت کبریائی تو قسم می خورم که شأن و حقوق این رتبه شریفه را در هر مقام مادام الحیات با تمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم . هرگاه از این تعهد خود نکول نمایم از فیض و رحمت لایتناهی کبریائی حضرت تو در دنیا و آخرت بی نصیب بمانم . (محل امضاء و مهر عضو و متعهدین) حق تعهد نامه ثابت و برای تمام مدت عضویت ده تومان بود .

هزینه تهیه و نشر جزوه ها و شب نامه ها و دیگر مخارج جوامع اربعه از محل همین وجوه تأمین میگردید . مخالفین جامع آدمیت و میرزا عباسقلیخان مسئله گرفتن ده تومان ورودیه را دستاویز کرده ، درباره آن رسالات مختلف و مقالات و حتی شب نامه ها منتشر کردند . و وقتی فهمیدند جامع آدمیت با فراماسونری جهانی بستگی ندارد و با اصطلاح ماسنها فراموشخانه دوم « غیر مجاز » است ، کتابچه ای تحت عنوان « تقلب

در متن قسم نامه فراماسونری
 دکتر محمد مصدق چنین نوشته شده:
 بتاریخ بیستم جمادی الاول ۱۳۲۵
 این بنده درگاه محمد بن هدایت الله
 ساکن طهران از صمیم قلب بمضمون
 شرح ذیل عرض می کنم که ای
 پروردگار عالم اقرار دارم که تو
 بمن شرافت آدمیت عطا فرموده و
 در ادای این حقوق و این موعبت
 عظمی هر قصوری که کرده باشم الآن
 در حضور تو و به حق تو و قدرت
 قسم می خورم که شأن و حقوق این
 دسته شریفه را در هر مقام مادام الحیة

تاریخ بیستم جمادی اول ۱۳۲۵
 ساکن طهران در وقت نغمه شادی در میان
 سرور و کامیابی در روز دهم در مجلس
 وجه در برابر روح حق در این راه غفلت
 هر کرده بسم حق در حضور تو در وقت
 سعید هم چنین سخن در این راه بر لبه
 با دلم ای نام در حق خود نمودم که دارم
 درگاه در آنچه حکم نام در هر
 حضرت به نصیب نام نام حق

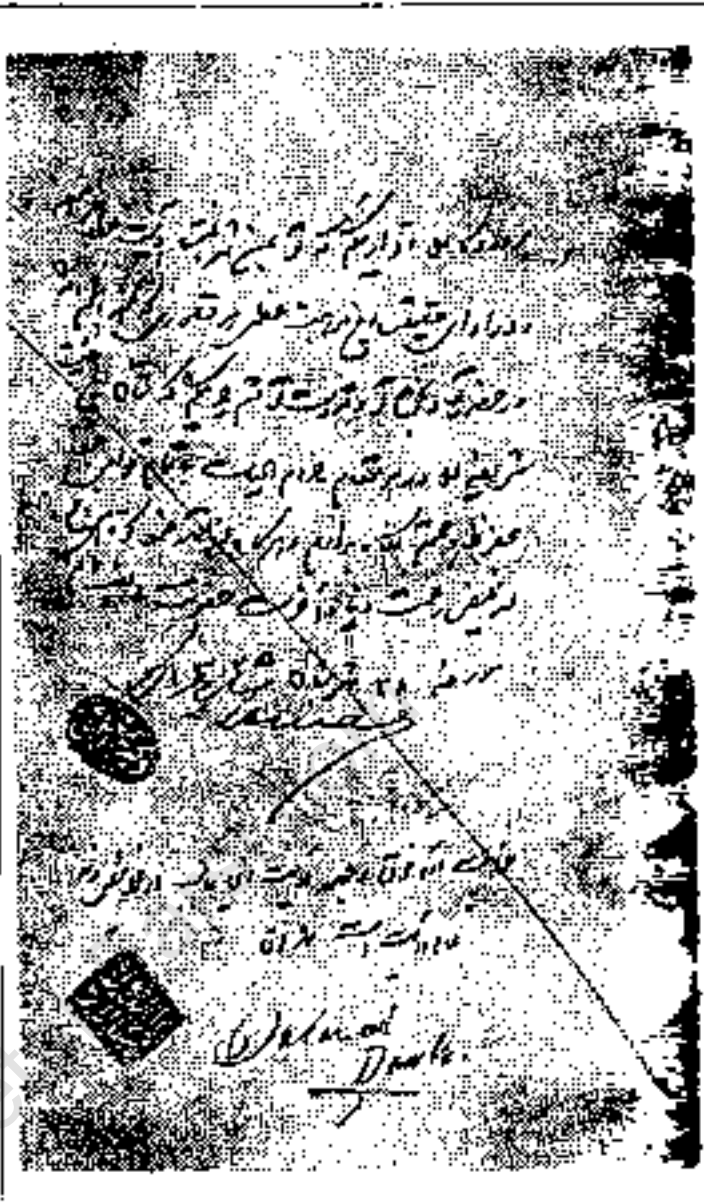
فقط در حق برسد است این است
 فرزند من که نام است است سعید است

با تمام قوای خود محفوظ و محترم
 نگاه دارم و هرگاه از تعهد خود نکول نمایم از فیض رحمت و پناه آخرت حضرت می نصیب
 بدانم تاریخ فوق مصدق السلطنه - ضمانت آدم فوق بر عهده آدمیت این جانب از فرائض
 ضمه عالم آدمیت است بتاریخ فوق یا ابوالفضل (گویا ابوالفضل نام مستعار شاهزاده
 عصر عضد السلطان فرزند مظفر الدین شاه بوده است).

پروردگارا اقرار می‌کنم که تو یمن شرافت آدمیت عطا فرموده و در ادای حقیقت این موعیت عظمی هر فسوری که کرده باشم در حضور تو و بحق تو و قدرت تو قسم یاد می‌کنم که شأن این هیئت شریفه را در هر مقام مادام‌الحیات با تمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم و هر گاه از نهد خود کوتاهی نمایم از قبض رحمت دنیا و آخرت حضرتت بی‌نسیب بمانم مورخه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۲۵
دکتر اسماعیل

ضمانت آدم فوق بر عهدہ آدمیت اینجانب از فرائض ذمه عالم آدمیت است .
سالار الدوله

قسم‌نامه فراماسونی فوق را دکتر اسماعیل مرزبان که از دوستان وفادار سیاست انگلیسی در ایران بود ، با خط خود نوشته و امضاء کرده است. قسم‌نامه او در سازمان فراماسونی آدمیت پادشاهزاده سالار الدوله که از دشمنان سرمخت مشروطیت و مشروطه خواهان و از مستبدین معروف بود ، امضا کرده است. این شاهزاده میخواست با کمک فراماسون‌های ایران شاه بشود و پس از فرار از ایران در لژ یهودیان فلسطین در بیت المقدس تامقام «اسفاد اعظم» نیز رسیده رجوع نمود به فضل هجدهم همین کتاب.



قسم‌نامه دکتر اسماعیل مرزبان



دکتر اسماعیل مرزبان

۱۳۴۴

تاریخ هشتاد و سه روز در شهر اسلام آباد این بنده لرزان و غمگین از زبان
 از صمیم قلب بفرموده شد و در این کتاب که در این روزگار عالم خراب و کج
 که تو نیز در این روزگار غمگین و غمگین در این روزگار غمگین و غمگین
 کرده باشم اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاءُ بَنَاتِهِ
 و نیز بفرموده شد که در این کتاب که در این روزگار غمگین و غمگین
 که در این روزگار غمگین و غمگین در این روزگار غمگین و غمگین



کتابخانه مجلس شورای ملی



طرح جدید، انتشار دادند. راجع به نویسنده اصل آن کتابچه اقوال مختلفی وجود دارد عمدتاً آنرا منسوب به «عبدالله کازه» می‌دانند و جمعی عقیده دارند که انجمن آذربایجان در تهیه و انتشار آن دست داشته است. بهر حال در این کتابچه که با پشت جلد سفید و بوسیله یکی از کتابفروشهای معروف تهران منتشر شده است، عبدالله کازه می‌نویسد:

«... یکی از جوانان بی تجربه و بی اطلاع تهران و سایر نقاط را به عنوان داخل کردن در انجمن آدمیت یا فراموشخانه وارد نموده و از هر يك مقدمتاً ده تومان و چهل قران باسم سرمایه صندوق جامع آدمیت میگرفت. متدرجاً بازار قلبش رونقی تازه

۱- تعداد زیادی از این کتابچه در کتابخانه خاور موجود بود که چند سال قبل در حراج عمومی بنیمت ۱۰ ریال فروخته شد.

یافت و نهال شیادی و شیطنتش میوه نوظهور بار آورد. جوانان بی تجربه وطن هر یک در کوچه و برزن بهر کس از همجنسان خود می رسیدند، قبل از همه اظهار آدمیت می کردند و بعضی علائم ظاهر ساخته همین که می فهمیدند طرف از این علائم بی خبر است فوراً بنای تحقیر و تکذیب می گذاشتند. بیچاره طرف بتصور اینسکه آدمیت فقط بدخول در جرگه و انجمن حاصل خواهد آمد، هر کس بهر تدبیری که بود ولو بفروش پارچه‌ای از اسبابهای شخصی ده تومان فراهم نموده بخریداری مقام منبع آدمیت حاضر میشد افسوس و هزار افسوس که هیچیک از این چندین هزار جوانان بی تجربه و بیروان جاهل زیارت جمال عدیم المثال فائض نشدند و از مقام منبع آدمیت استغاضه و استفاده نمودند. همین که میرزا عباسقلیخان اندکی حوزه جامع آدمیت را مملو از جوانان و جیب خود را که صندوق جامع آدمیت بود پر از مبلغ معنایه دید عنوان مسئله را اینطور مطرح نمود که هر آدم برای خدمت بعوالم آدمیت و ارتقاء رتبه و رسیدن بمقام نیابت افلاً باید دوازده نفر را داخل در جامع آدمیت نماید تا بتواند ادراک مقامی را کند. چندی هم باینطور تحصیل و جوه میره نمود یعنی بترتیب سابق از هر یک ده تومان و چهار قران وصول نموده بهشرف مقام آدمیت داخل میکرد در این میان صندوق جامع آدمیت یا اینکه مبالغ خطیری پول تحصیل میکرد دیناری بهیچ اسم و رسم بتصرف آدمیت میرساند! ...»

همین نویسنده الحاق معتمد علیشاه را بجامع آدمیت و موضوع دریافت سه هزار تومان را در جای دیگر توسط عباسقلیخان عنوان میکند^۲ و محیط طباطبائی نیز مینویسد: «... با محمد علیشاه ارتباط یافت و با دریافت هزار اشرفی حق ورود او را هم «آدم» ساخت»^۳ مخالفان آدمیت در اخطاریه‌ای که به اعضاء عده‌ای از اعضاء مستعفی جامع آدمیت رسیده نوشتند: «... بانجمن سری میرزا عباسقلیخان رشتی نوید که

۱. تقلب طرح جدید ص ۱۳

۲. ایضاً ص ۱۷

۳. میرزا ملکم‌خان ص ۱۷ -

باید اتحاد و دوستی را فراموش کنید و ده تومان پول بدهید و فحش زیادی بشنوید و پس از چندی مردود شوید و جمعی مردمان ساده لوح را با خود دشمن کنید چون در بیست و پنج انجمن قسم خورده‌ام که نگذارم به برادران دینی ظلم بشود محض اطلاع عموم برادران معروض گردید و این انجمن تا بحال متجاوز از پانزده هزار تومان از مردم گرفته بعنوان ترویج معارف و معلوم نیست کجا صرف شده است و دستور العملی که در دست دارد و به مردم میدهد خودش به چکدام آنها عمل نمیکند و میگویند مردم [يك كلمه حذف شده] است و راست میگویند باید اول پول داد و بعد از چندی مردود شد زیرا اگر برسید که آقا پولها را چه کردی فوراً مردود میشوید. در هر انجمنی اگر يك نفری يك قران داده باشید هر وقت حساب بخواهید فوراً حساب نوشته پرداخته ارائه میدهند بدون اینکه دیناری زیر و رو شود بر خلاف اینجا و حال آنکه در دستور العمل مقرر است که وجوه را باید بتصویب جامع آدمیت و حکم امیر صرف تفویض آدمیت و معارف عمومی شود - اگر هم فی الحقیقه صرف معارف کرده‌اند خوب است بتوسط جراید یا اوراق مطبوعه علیهمه صورت جمع و خرج را منتشر سازند که اسباب اطمینان گردد.^۱

نه تنها در تهران صدای مخالفان از گرفتن پول بلند بود، بلکه بنام ولایات نیز شکایاتی میرسید. به نوشته روزنامه حبل المتین چاپ تهران: «... درمازندران معذوفین و امنای جناب میرزا عباسقلیخان پول زیادی از مردم گرفته‌اند و از هر نفری ده تومان گرفته‌اند با این تفصیل که فریادهای علنی جراید از تقلبات مشارالیه هنوز امنای ایشان برعکس حجت میدادند میگویند این صحبتها افسانه است و گمیته با میرزا عباسقلیخان است مردم را وعده باین هفته و آن هفته میدهند آنچه بنظر میرسد اینست چون شنیدم‌اند مشارالیه در تحت استنطاق است و پولها نیکه از مردم باسم انجمن آدمیت گرفته‌اند پس خواهند داد این حرفها میزنند که از سایر ولایات سروصدائی بلند نشود و ولایات دیگر مطالبه پول ننمایند»^۱ در مقابل این اعتراضات دکتر آدمیت فرزند میرزا عباسقلیخان مینویسد:

۱- روزنامه حبل المتین سال اول شماره ۱۶۸

۲- روزنامه حبل المتین سال اول شماره ۲۶۹.

بموجب اسناد موجود جلسات عادی جامع روزهای دوشنبه عصر منعقد میشد و هزینه پذیرائی مخصوص آن نیز که مرسوم همه جا بود از صندوق ویژه جامع پرداخت میگردد^۱ و این رفتارم هزینه بود.

اسناد موجود و شکایات مندرج در روزنامه‌های مخالف و اخبار جرایم موافق حکایت از این میکنند که دامنه فعالیت‌های جامع بولابات نیز بسط یافته بود. هر چند اطلاعات ما در این باره ناقص است ولی میدانیم که میرزا عبدالله خان مصدق الممالک شعبه جامع را درمازندران و فتح‌الله خان سردار منصور گیلانی (سپهدار رشتی) شعبه آنرا در گیلان برپا ساخت. فعالیت‌های جامع در گیلان و مازندران وسعت داشت و معز السلطان رشتی معروف به سردار محلی که در تاریخ مشروطیت و دوران بعد، گرا را با نام او میرسید از فعالترین کارکنان شعبه گیلان بود. همچنین ناظم العلماء ملایری که بعداً وکیل دوره اول مجلس گردید، مدیر حوزه ملایر بود و سلیمان میرزا که بعدها از اعضاء مؤثر حزب دموکرات و مؤسس حزب سوسیالیست گردید، حوزه کرمانشاهان را تشکیل داد. آخرین اظهار نظری که درباره میرزا عباسقلیخان آدمیت و جامع آدمیت شده، نوشته دکتر ملک‌زاده است. نامبرده چنین نوشته است: «... در میان کشمکش انقلاب مردی مرموز ناطق زبردست و ظاهر الصلاح که دیر زمانی در جرگه مشروطه‌خواهان داخل شده بود، انجمنی بنام انجمن آدمیت تأسیس نموده و مردم را بصورت آن انجمن مرموز دعوت کرد. برخلاف سایر انجمنها که علنی بود، این انجمن سری بود و برای عضویت در آن اشخاص را وطلب مجبور بودند مبلغی پول طلا که حداقل آن ده اشرفی و حداکثر آن هزار اشرفی بود بخزانه انجمن بپردازند. این شاهکاری که مرد مذکور از خود نشان داد بطوری نظر اشخاص را جلب کرد و سروصدائی در اطراف انجمن بلند نمود که همه تصور میکردند که کلید سعادت در دست این انجمن مرموز است و با عضویت در آن تمام درهای بسته باز خواهد شد و مشکلات حل خواهد گردید. شرط عضویت در این انجمن مشروطه‌طلب بودن نبود و هر کس میتوانست با پرداخت وجهی که معین

شده بود در آن انجمن عضویت پیدا کند .

اکثر رجال که در آن روزهای طوفانی در عقب راه چاره می‌گشتند چنان مجذوب تظاهراتیکه از طرف رئیس مرموز انجمن میشد ، شدند و با پرداخت حق دخول عضویت انجمن را بدست آوردند و کار شهرت این انجمن و اهمیت باطنی آن بجائی رسید که محمد علی‌شاه با وجود خست فکری و مخالف بودنش با لفظ انجمن با پرداخت هزار اشرفی طلا عضویت انجمن آدمیت را بدست آورد . ولی چندی نگذشت که معلوم شد این انجمن با آن ظاهر فریبنده جز دایمی برای پول بدست آوردن و کسب شهرت و اهمیت پیدا کردن چیز دیگری نبود . بعضی از مطلعین عقیده داشتند که رئیس انجمن با آن زرنگی نانی و حسن بیانی که داشته موفق شده بود محمد علی‌شاه را مجذوب کند و او را قانع نماید که با تأسیس و پیشرفت انجمن آدمیت موفق خواهد شد مجرای انقلاب را تغییر داده و جریان کارها را در راهی بیندازد که با از میان رفتن مشروطیت جامعه یابد . بعد از این بیرنگ حنای آدمیت در میان جامعه مشروطه خواهان رنگی پیدا نکرد و تا آخر عمر با این همه زرنگی و استعداد چون مردی ورشکسته میزیست و نتوانست مقام رموقیتی را که انتظار داشت نه در میان مشروطه خواهان و نه در میان مستبدین بدست آورد .^۱

فراموشخانه جامع آدمیت در وقایع قبل و بعد از مشروطیت

عقاید سیاسی
جامع آدمیت

نقش اساسی داشته که بعلمت اختغائی که در کارهای آن بکار میرفت ،
تا کنون اعمال و کردار آن واقعاً افشا نشده است . قبل از

آنکه در باره خدمات جامع آدمیت زکری بمیان بیاوریم ، بسیار بجاست که عقاید سیاسی و آرمان آنرا تشریح نمائیم . همانطوریکه قبلاً گذشت «اصول آدمیت» دفتر حقوق اساسی فردی که از نوشته آگوست کنت اقتباس شده، در اصل بود که فراموشخانه ملکم بآن تکیه میکرد و در برابر مردم از آن دفاع مینمود . در این در قانون اساسی فراموشخانه ملکم ، موضوع شناسائی حیثیت و عزت آدمی و اصول حقوق مدنی و آزادی

انسان تشریح شده بود. بعلاوه در دو رساله‌ای که برای این دو اصل برشته تحریر در آمده، مبارزه علیه ظلم و استبداد - دفاع از امنیت جانی و مالی - آزادی بیان و قلم و عقیده - آزادی جمعیت - مساوات افراد از لحاظ نژاد و گهر و دین بعنوان اصول حقوق اجتماعی فرد ذکر گردید. سلیمان میرزا اسکندری که مأمور تشکیل شعبه جامع در کرمانشاهان گردیده بود در مورد این اصول ضمن نامه‌ای به عباسقلیخان مورخ ۲۴ شعبان ۱۳۲۵ نوشته است و... به فریادها و مطالبی که در جامع آدمیت آموخته بودم بقدر امکان معنی مساوات و مشروطیت و آزادی و برادری و آدمیت را بقدر فهم ناقص خود بیان کردم و آدمیان را بهیچان آوردم...^۱

اختلاف و مبارزه
بین لژ فراماسونری
و فراموشخانه

با اصول عقاید و برنامه فکری جامع آدمیت آشنا شدیم. رویه ونحوه عمل آن در پیشرفت و اجرای این اصول و برنامه کار آن غیر انقلابی بود. از لحاظ عملی، جامع آدمیت افکار ملکم و اعضاء فراموشخانه او را در باره وضع روز مملکت عیناً اجراء میکرد و معتقد بود که کارهای افراطی و بسیار نسنده کمکی به تقویت اساس مشروطیت که در آن روزها جنبش‌های نازم‌ای بشمار میرفت نخواهد کرد، بلکه اثر معکوس خواهد بخشید و مانع ریشه‌دار شدن حکومت پارلمانی خواهد گردید و حتی اساس آنرا هم برهم خواهد زد. و بدین جهت جامع آدمیت در حقیقت دارای نحوه عمل اعتدالی بود و اعضاء آن میگفتند، حال که فرمان مشروطیت تحصیل شده و مجلس ملی تاسیس یافته است باید مردم را بحقوق اساسی و مسئولیت مدنی آنها آشنا کرد و در اجراء این منظور با از حد معمول فراتر نهاده بر سر آن بودند که مقام سلطنت را نیز با خود همراه کنند و بعبارت دیگر میخواستند محمد علیشاه را وادار باطاعت از قوانین و مجلس نمایند. گرچه این نحوه فکر اصولاً معقول بود و رویهم گامی به پیش شمرده میشد و جریان حوادث مجلس یکم نیز مؤید این نظر است ولی با اینحال نمیتوانست به آرمانها تحقق بخشد. زیرا در این جامع مستبد و دشمن

۱- نقل از نامه او که در اختیار دکتر فریدون آدمیت است.

مشروطه‌های چون سالارالدوله و دیگر درباریان دشمن آزادی فعالانه شرکت داشتند و عده‌ای از کارگردانان این جمعیت نیز با آنان همراه بودند. با وجود این دسته‌ای از اعضای جامع آدمیت که معتقد بآزادی بودند سعی داشتند :

اولاً محمد علی‌شاه را از درباریان مستبد جدا کرده بطرف خود بکشند . ثانیاً بکمک یاران درباری و اعضاء خود که در اطراف شاه بودند ویرا هدایت کنند حتی چنانکه خواهد آمد اوراهم فراماسون و باصطلاح خودشان « آدم » کردند . اما شاه و شاهزادگان و درباریان طماع خیلی زود با همه - روشنفکران و آزاده‌طلبان بمبارزه برخاستند و قسم‌هایی را که خورده بودند فراموش کردند .

باری ، در این اوان لژ فراماسونی « بیداری ایران » از طرف گراندد اوریان فرانسه ، رسماً در ایران تشکیل یافته و شروع بکار کرده بود . و جالب اینکه فراماسونهای این لژ در دو جبهه می‌جنگیدند . از یکطرف با جامع آدمیت که آنرا يك نوع فراماسونی غیرقانونی می‌شمردند ، سرسختانه - مبارزه میکردند و از طرف دیگر تلاش می‌کردند تا اداره و هدایت دستة انقلابی مشروطه را برای بدست گرفتن قدرت همچنان بخود منحصر کنند و خواستهای لژ را اجراء نمایند .

مبارزه با جامع آدمیت با بودن شده زیادی منتفذ عضو جامع در داخل تشکیلات دربار مظفرالدین‌شاه و محمد علی‌شاه کار آسانی نبود و لازم بود که بتدریج فعالیت آن خنثی و اعضاء جامع آدمیت عضو لژ فراماسونی بیداری ایران شوند . اما کارگردانان این سازمان فراماسونری غیرقانونی نیز که اغلب از اعضاء آن با هر اکر قدرت و استبداد نزدیک بودند ، سعی در خنثی کردن فعالیت‌های رقیبان عضو لژ بیداری ایران میکردند . در این میان ، میرزا علی‌اصغر خان اتابک که بنا بنوشته عون الممالک در سفر آخر خود با اروپا ۱۳۲۵ هـ (۱۹۰۷ م) در کارلس‌باد بصورت لژ فراماسونری درآمده بود ، با ایران بازگشت .

پس از بازگشت میرزا علی‌اصغر خان جامع آدمیت خود را باو نزدیک کرد و چنانکه

خواهد آمد ، اورا وارد تشکیلات کردند . سرانجام آدمیت ، از او تمهید گرفتند که در راه حکومت مشروطه و تنظیم متمم قانون اساسی این تعهدات را نیز بنماید :

۱- خواستن قانون اساسی جدا و خیلی خیلی زود

۲- خواستن مجلس سنا حتماً و آنهم خیلی زود

۳- ایجاد و تأسیس بانک ملی آنهم بطور صحت

عون الممالک اضافه میکند : « بعد از این معاهدات همگی برادرانه با هم دست داده خدا حافظی کردیم »

متأسفانه چگونگی فراموش شدن اتابک و تعهداتی که جامع آدمیت از او گرفته ، در هیچ جا منعکس نیست . فقط دکتر فریدون آدمیت به نقل از یادداشت‌های عون الممالک آنها را نقل کرده است و بنا بر این صحت و سقم آن بمعده راوی خیر است .

هزاره پنجاهی جامع آدمیت و لژ فراموشی بیداری ایران

قتل اتابک و دستگیری همچنان ادامه داشت . تا اینکه شب هنگام ۲۱ رجب ۱۳۲۵

میرزا عباسقلیخان (۳۱ اوت ۱۹۰۷) اتابک در صحن مجلس نزدیک در ورودی

هدف گلوله قرار گرفت و همینکه اورا بخانه بردند جان سپرد .

قاتل نیز در همان محل و در حال فرار کشته شد . با کشته شدن اتابک ، نظمی به دستور

رئیس مجلس عده‌ای از اشخاص مورد سوء ظن از جمله میرزا عباسقلیخان را دستگیر

و زندانی ساخت و در این میان علت دستگیری عباسقلیخان ، شهادت فرزند بزرگش علیه

او بود . جریان از این قرار بود که عباسقلیخان از زن سابق خود دو پسر داشت که یکی از

آنها صادقخان نامیده میشد . او ماهها قبل ، این پسر را از خود بکلی رانده بود و وی

علیرغم پدر با انجمن آذربایجان یعنی با دسته مخالفان پدرش همکاری میکرد .

شبى که اتابک کشته شد ، صادقخان به مجلس آمده بود تا با یاران قاتل همراهی

کند و پس از وقوع سوء قصد مأمورین اورا نیز با عده‌ای دستگیر کرده بنظمیه بردند .

در نظمی صادقخان بمأمورین گفت « من قاتل اتابک را میشناسم او بدستور پدر من و جامع

آدمیت کشته شده ، صادقخان شرحی درباره تشکیلات سری جامع آدمیت و اعضاء آن بیان نمود . وقتی این خبر به صنیع الدوله وزیر مخصوص و حاکم تهران رسید ، چون شخصاً با انجمن آذربایجان ارتباط داشت و از طرفی رئیس مجلس نیز از میرزا عباسقلیخان رنجیده بود ، دستور توقیف او را صادر کرد . بهر حال یاسی از نیمه شب ۲۲ رجب گذشته بود که عده‌ای از مأمورین انتظامی میرزا عباسقلیخان را در خانه‌اش دستگیر کردند و در لباس خواب بمجلس بردند . مخالفان جامع آدمیت او را متهم کردند که توقیفش نیز توطئه‌ای بیش نبوده است . مؤلف کتاب «تقلب طرح جدید» درباره این واقعه چنین اظهار نظر کرده است :

«... در این بین قتل امین السلطان بتوسط عباس آفای آذربایجانی واقع گردید... برای اینکه بجامع آدمیت که ابتدا اهمیتی نداشت ، اهمیتی قرار دهد پس دیوانه خود را تحریک کرد که در بعضی نقاط انتشار داده اظهار داشت که انجمن سری بدرمسبب قتل امین السلطان شده در صورتیکه روح عباس آقا شاهد و گواه است که ابتدا او در جزو انجمن آدمیت نبوده ... بهر حال این انتشارسبب شد که میرزا عباسقلی را اداره پلیس توقیف کردند...» مؤلف اضافه میکند ، طرفداران او تکبید بر قانون اساسی مینمودند که مقصر متهم را نباید بیش از ۲۴ ساعت در مجلس نگاهداشت پس از تحقیقات کامله اگر چنانچه مقصر نیست البته نگاهداشتن او خارج از قانون و متهم بتفسیر نیز میتواند ادعای شرف نماید...»

در حالیکه مخالفان میرزا عباسقلی خان او را بیرحمسانه متهم میکردند اظهار نظرهای طرفداران او نیز جالب بود. «... با مداد روز و شبه خبر توقیف میرزا عباسقلیخان منتشر شد. عده‌ای از اخوان آدمیت از جمله شاهزاده علیخان ، میرزا مهدی خان گرگانی منشی ناصرالملک و مشیرحضور در منزل انتظامالحکماء جمع شده و او طلب ملاقات - رئیس جامع گردیدند . ضمناً خبر متواتر میرسید که دستور دستگیری چند نفر دیگر نیز